

رسالہ ذکرِ یہ

اثر

میر سید علی ہمدانی

ملقب بہ علی ثانی

(۷۱۴-۷۸۶ھ)

بہ کوشش

فریدون تقی زادہ طوسی

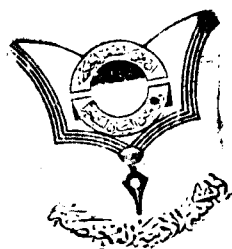


مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی



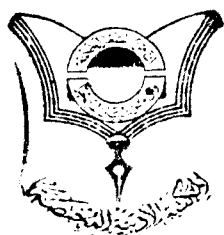
۵۲

۱۳





بِسْمِ الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ



رساله ذکریه

از

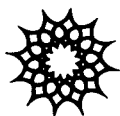
میرسید علی هدائی

ملقب به علی ثانی

(۷۱۴-۷۸۶ هـ.ق)

به کوشش

فریدون تقی زاده طوسی



مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

تهران: ۱۳۷۰

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
وابسته به

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

رساله ذکریه

شماره: ۶۵۸

ویراستار: احمد سمیعی

نوبت چاپ: چاپ اول

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۷۰

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۲۴۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

میرسید علی همدانی ، علی بن شهاب الدین ، ۷۱۴ - ۶۸۶ ق .
رساله ذکریه /

۱ . تصوف - آداب و اعمال - متون قدیمی تا قرن ۱۴ . الف .
تقی زاده طوسی ، فریدون ، ویرایشگر . ب . موسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی . ج . عنوان .

BP

۲۹۷/۸۴

۲۸۸/۸۴

فهرست

۱	پیشگفتار
۱	معرفی نسخه‌ها
۲	کیفیت استنساخ متن
۴	شرح حال و آثار میر سید علی
۹-۲۷	متن رساله ذکریه
۲۹-۳۳	پانوشتها
۳۵-۴۰	برخی توضیحات
۴۱-۵۱	فهرست‌ها
۵۳-۵۴	شرح اسماء رجال

پیشگفتار

در خردادماه سال جاری خبر یافتیم که، به همت دانشگاه همدان و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، قرار است به یادبود عارف کبیر قرن هشتم امیر سیدعلی همدانی ملقب به «علی ثانی» مجلس بزرگداشتی برگزار گردد.

این بنده، به حکم ادای وظیفه، بر آن شدم که از نسخ عکسی موجود، که چهار سال قبل آنها را فراهم کرده بودم، رساله‌ای از رسایل آن نامبردار حکیم را تقدیم صاحب‌دلان کنم.

اکنون که دوم تیرماه است و این رساله به پایان آمده، مقارن است با چهارمین سالگرد هجرت همسرم نصرت‌الزمان ریاضی هروی که حدود سی سال کام‌جان شاگردانش را از شهد شعر عرفانی شیرین گردانید و گوهر گرانبهای معرفت را در خزانه دل‌های آنان اندوخت و در طول حیات مر این بنده را در کارهای تحقیقی یاریگری کوشا بود. رحمت جاوید بر روانش باد!

معرفی نسخه‌ها

۱- در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مجموعه‌ای است از پانزده رساله میر سیدعلی به خط نسخ در ۱۲۰ برگ ۲۳ سطری که فیلم آن به شماره ۷۷۴، پاریس

P.39 (بلوشه ۱۵۶) موجود است و رساله ذکریه یکی از آن رسایل است.^۱

۲- نسخه دیگری در کتابخانه ملی از رساله ذکریه موجود است که همراه با رساله واردات اوست. این نسخه به خط شکسته نستعلیق و نام کاتب هم قدری مخدوش است.

۳- در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، فیلم شماره ۳۸۷ مجموعه ای است به نام رسایل و مکاتیب میرسیدعلی همدانی که به کوشش روانشاد استاد مجتبی مینوی تهیه شده و اصل آن در ایاصوفیه محفوظ است. در این مجموعه نسخه ای از رساله واردات، سیر الطالین، انسان الکامل (= ذکریه) وجود دارد که منقح و خواناست و این بنده همین نسخه را اساس قرار داده ام.

۴- در کتابخانه گنج بخش پاکستان مجموعه خطی دیگری وجود دارد که در قرن دهم هجری کتابت شده است و رساله ذکریه (صص ۶۲ تا ۸۴ مجموعه) را در بر دارد. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان این نسخه را با مقایسه قسمتی، که خواجه ابوالفتح پارسا در جلد اول کتاب خویش موسوم به فصل الخطاب بوصول الاحباب در تاشکند چاپ کرده است، به ضمیمه شش رساله دیگر از امیرسیدعلی همدانی منتشر ساخته است.^۲ متن این نسخه را هم با سایر نسخ مقابله کرده و جوه اختلاف آن را یادآور شده ام.

تا آنجا که اطلاع دارم، رساله ذکریه با این کیفیت به طور مستقل در ایران به چاپ نرسیده است و می تواند در آینده در مجموعه ای مستند که دربردارنده دیگر رسالات این عارف بزرگوار باشد جای گیرد.

کیفیت استنساخ متن

نسخه گزیده مرحوم استاد مینوی را اساس قرار داده ام و در حواشی و جوه اختلاف با سایر نسخ مذکور را یادآور شده ام. اما مواردی معدود و مشخص که غلط بودن ضبط نسخه اساسی مُحَرَز بود ضبط ترجمه نسخه های دیگر را در متن آورده ام. نشانه های رمزی نسخه های مورد استفاده به شرح زیر است:

۱- ایا (ایاصوفیه)، نسخهٔ اساس

۲- پار (پاریس)

۳- کم (کتابخانهٔ ملی)

۴- مر (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)

تذکر این نکته لازم است که از رسالهٔ ذکر به نسخه‌ای هم در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی وجود دارد که فیلم آن به شمارهٔ ۲۰۳۰ در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است و چون لازم ندیدم از آن استفاده‌ای نکردم.

شیوهٔ املایی

- در ترکیبهای اضافی یا وصفی که مضاف به الف ختم و با همزه به اسم یا صفت اضافه شده است، به شیوهٔ امروزی به جای همزه حرف «ی» آورده‌ام: مقتضاء وجود، در بء کرم، صفاء نعیم.

- یای نکره را در الحاق به کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ به شیوهٔ امروز به صورت الف و یاء در میان دو قلاب نوشته‌ام.

- کلمات مختوم به هاء غیر ملفوظ را که در جمع به «ها» سرهم نوشته شده جدا نوشته‌ام: «جامها»، «پارها»، «کله‌ها» به صورت «جامه‌ها»، «پاره‌ها»، «کله‌ها».

- مشتقات مصدر «گذارن» را در معانی خاص با «ز» نوشته‌ام: نمازگزار...

- پیشوند نفی «نه» را در مورد افعال، که در متن جدا نوشته است، سرهم نوشته‌ام: «نهنبشتند» به صورت «ننبشتند».

- حرف «ب» و «پ» هر جا در متن متمایز نشده بود، متمایز کرده‌ام: «بدید» به صورت «پدید».

در باب ویژگیهای سبکی و دستوری و محتوای آن، مقالهٔ جداگانه‌ای نوشته‌ام که علاقه‌مندان را بدان ارجاع می‌دهم.

شرح حال و آثار میر سید علی

آن که از ویافت دلم هر چه یافت از دل اوتافت به دل هر چه تافت
 اختر رخشنده برج علی آینه فقر از او منجلی
 عارف سر همدانی تمام حضرت میر همدانی به نام

امیر سید علی بن شهاب الدین بن میر سید محمد حسینی همدانی معروف به «علی ثانی» از عرفای مشهور قرن هشتم هجری است که به سال ۷۱۳^۲ و ۷۱۴^۲ هـ ق در همدان متولد شده است و در دوازده سالگی به توسط خال خود، سید علاء الدین، که از اولیای وقت بوده است، وارد سلوک شد و قرآن را از بر کرد. مولانا نورالحق والدین جعفر بدخشی، که از خلفای میر است، در خلاصه المناقب خویش از احوال و ذکر اذکار و تعالیم این وارسته روزگار سخنها گفته است، از جمله:

حضرت میر - قدس الله سره الاقدس - می فرموده اند که از جانب والده به هفده پشت به حضرت رسول - صل الله علیه و آله وسلم - نسبم می پیوندند و هزار و چهار صد ولی را - قدس الله اسرار هم - دریافته ام. چهار صد تن از این اولیا را در یک مجلس در صفر سن دریافته ام که هر کدام حدیثی را بر من خواندند. اولین آنها حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی - قدس الله روحه - و آخرینشان خواجه قطب الدین یحیی نیشابوری بر من حدیث خواندند. پس چهار صد حدیث با سعادت فاتحه آن اعزه به من رسید در آن مجمع الاکابر».^۵

و باز فرموده اند که سی و چهار ولی مرشد از اکابر اولیا - قدس الله تعالی اسرار هم - مرا به ارشاد طالبان اجابت فرمودند که چند تن از آنان به ترتیب عبارتند از شیخ محمود مزدقانی، اخی علی دوستی، اخی محمد حافظ، اخی محسن ترک، اخی حسین، شیخ محمد اسفراینی^۶. عبدالرحمن جامی می نویسد که حضرت میر مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله المزدقانی بوده است و مراحل سلوک (یا لا اقل مراحل اولیه) را نزد او پیموده است، اما کسب طریقت پیش تقی الدین علی دوستی کرد^۷ و همین موضوع را خواند میر در کتاب خویش ذکر کرده است.^۸

امیر سیدعلی، علاوه بر این دو تن، با شیخ نجم‌الله محمد ادکانی اسفرائینی و شیخ محسن ترکستانی و شیخ محمد دهستانی و شیخ علی مصری، که جملگی مریدان کامل شیخ علاءالدوله سمنانی بوده‌اند، ملاقات کرده و از برکات صحبت ایشان بهره‌ها برده است. اما، پس از درگذشت ابوالبرکات تقی‌الدین دوستی، میر سیدعلی به شیخ خود، مزدقانی، رجوع کرده دستوری خواست. شیخ او را امر به سیاحت فرمود. میر سیدعلی ربع مسکون را سه نوبت گردش کرد و با اولیا ملاقات نمود. پس از رحلت مزدقانی، به جای وی به خلافت نشست و به دستگیری طالبان قرار یافت.^۱

امیر سیدعلی همدانی در تصوف فرقه تازه‌ای بوجود نیاورد بلکه همان روش کبرویه (پيروان شیخ نجم‌الدین کبری) را پی گرفت که در برخی از موارد مشترکاتی با طریقه سهروردیه دارد. طریقه مولویه در آسیای صغیر و طریقه ذهبیه در ایران از طریقه کبرویه ناشی شده است.^۲

اما، در ایران، پس از تشکیل سلسله صفویه و ترویج مذهب شیعه، تنها سلسله ذهبیه، که خاص شیعیان بود، بسط و گسترش یافت و از این رو آن را «أُم السلاسل» نیز می‌گویند و افتخار اتصال سلسله ذهبیه به رکن‌الارکان، حضرت علی بن موسی الرضا - صلوٰة الله و سلامه علیه - با واسطه معروف کرخی، سری سقطی، جنید بغدادی، ابو عثمان مغربی، ابوعلی رودباری، ابوعلی کاتب مصری، شیخ ابوالقاسم گورکانی، ابوبکر نساچ، احمد غزالی، ابوالنجیب سهروردی، عمار یاسر بدلیسی، نجم‌الدین کبری، مجدالدین بغدادی، رضی‌الدین علی لالا، احمد جوزقانی، نورالدین عبدالرحمن اسفرائینی، علاءالدوله سمنانی، محمود مزدقانی و امیر سیدعلی همدانی است.^۳ ذهبیه، سرانجام، سلسله فقر خود را به حضرت امیر(ع) می‌رسانند. شادروان استاد همایی می‌نویسد:

اما معروف کرخی موافق عقیده جمعی، از صوفیه تربیت شده حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بود و در این موضوع این نکته به خاطر نگارنده رسیده است که محققان صوفیه در باره معروف معتقد به

خلافت و جانشینی از حضرت رضا (ع) نیستند. زیرا که وفات معروف کرخی به اصح اقوال در سنه ۲۰۰ یا ۲۰۱ هـ در زمان حضرت رضا (ع) اتفاق افتاد، چه رحلت آن حضرت به اصح و اشهر اقوال در سال ۲۰۳ هجری اتفاق افتاده است و به اعتقاد همه محققان صوفیه انتقال منصب قطبیت و مقام خلافت به قطب بعد در زمان حیات امام و قطب وقت و به عبارت دیگر وجود دو قطب ناطق بالفعل نایب و منوب عنه در یک زمان ممکن نیست.^{۱۲}

معروف ترین طریقه های تصوف در سلسله ارشاد مشایخ خود اتفاق ندارند. پیدا است که این سلسله ها را به مبادی اسلام رسانیده اند و هر کدام از ایشان آن را به یکی از ائمه یا اصحاب رسول (ص) یا تابعین پیوسته اند و برخی از ایشان هم نسب خود را به حضرت (علی) رسانیده اند.^{۱۳}

نورالدین جعفر بدخشی در خلاصه المناقب حکایاتی از امیرسید علی نقل می کند از آنجمله:

مراد در این روزگار کسی شناخت ولیکن بعد از فوت من به صد سال طالبان پیدا شوند که از آثار و رسائل من فواید گیرند و قدر من شناسند. یا فرموده اند: شبی در مزار حضرت بابا فرج - قدس سره - متوجه قبر آن حضرت بودم. کاسه شیری از جانب حضرت بابا رسید، آن را دریافتی نوشیدم، یافتم آنچه می خواستم و این حکایت به تقریبی در احوال بابا فرج نیز مذکور است. (ج ۱ ص ۳۸۱)

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند...

مشابه این حکایات در احوال میر سید علی فراوان آمده است، از آن جمله داستان خواجه اسحق در سفر حج که تیمارداری مرکوب حضرت میر را می کرده است، و یا داستان همدانی و ذکر او.^{۱۴}

گویا امیر سیدعلی همدانی در گنبد علویان، که از بناهای دوره سلجوقی است، به خلوت و ذکر و چله می پرداخت و هم به طلاب درس می داد و منزل میر سیدعلی متصل به همین گنبد بود که آن را کعبه هم می گفتند (به سبب شباهتی که از حیث بنا با خانه خدا داشت). از مطالب خلاصه المناقب بر می آید که میر سیدعلی، برای تبلیغ و ارشاد و یا به اصرار دوستان، چندی به ناحیه ختلان رفته است و کشش ارادتمندانش در ناحیه کشمیر نیز او را از آن سرزمین غافل نکرده است. با مسافرتها مکرری که به این منطقه کرد و دیداری که از حجاز و مکه داشت، سرانجام بیمار گردید و در ذی الحجه سال ۷۸۶ درگذشت.

استاد سعید نفیسی می نویسد: «... مزار وی هم اکنون در کولاب تاجیکستان امروز زیارتگاه است و بنای آن از تیمور گورکانی است»^{۱۵}. این مزار یک اطاق بزرگ و نه حجره کوچک دارد و قبر میر سیدعلی در وسط اطاق بزرگ قرار دارد و مجموعاً از خانواده میر سیدعلی، از جمله فرزند و خواهر دیگر مراقبان و خادمان او ده نفرند؛ و در نزدیکی مزار میر سیدعلی یکی از نواده های تیمور گورکانی به نام توارلین هم مدفون است^{۱۶}.

با همه مسافرتها یی که میر سیدعلی به نقاط مختلف داشته، باز هم تعداد تألیفات او را به زبان فارسی و عربی یکصد و هفتاد کتاب و رساله دانسته اند که اکثر آنها به سبب کثرت استقبال مسلمانان در لاهور و بمبئی به طبع رسیده است و رساله ذکر به یکی از رسایل اوست^{۱۷}.

فریدون تقی زاده طوسی

مشهد - دوم تیر ماه سال ۱۳۷۰ شمسی

رساله ذکریه

حمد و سپاس پروردگاری را که حقایق اثمار ارواح قدسی را در حدایق اشجار اشباح انسی به کمال رسانید و به مقتضای جوذ شکوفه وجود انسانی را از شجره موجودات بشکفانید و از هار ریاض^۲ قلوب مخلصان را از عواصف ریاخ^۱ ان یثا یذهبنکم^۳ در حصار^۴ عصمت به حُسن رعایت و هو معکم^۵ ایمن گردانید؛ و صلوات بسیار و درود بیشمار به روح^۶ مقدس و کالبد مطهر^۷ سید کاینات (1A) و سرور موجودات، سید انبیا و سلطان اصفیا^۸، محمد مصطفی (صلعم) که ثمره شجره وجود^۹ و دریای کرم جود است، و بر اهل بیت^{۱۰} او که شمس عالم^{۱۱} حقیقت اند، و صحابه کرام که نجوم فلک^{۱۲} طریقت اند.

اما بعد بدان، آی عزیز، که ایزد تعالی^۱، چون خواست که اظهار قدرت بی غایت و اظهار^{۱۳} حکمت بی نهایت کند، به مقتضای جوذ نفوس^{۱۴} وجود انسانی را از ظلمت آباد نابود نم یکن شینا مذکور^{۱۵} به صحرای وجود آورد و بر گذرگاه عالم ارواح، که برزخ وجود و عدم است، دهقان خطاب^{۱۶} آلت^{۱۷} از خزانه رحمت تخم محبت در مزارع دلهای مشتاقان پاشید و منشی مشیت^{۱۸} رقم حرمان^{۱۹} قال آخسوا فیها^{۲۰} قبل ظهور^{۲۱} الاجسام و اکتساب^{۲۲} الآثام^{۲۳} بر ناصیه مردودان کشید و حجاب قضا و قدر به حکم مشیت^{۲۴} ازلی جماعتی را به شرف خلعت^{۲۵} یجبههم و یجبنونه^{۲۶} بیاراستند و در

بارگاه عنایت فی مَقْعَدِ صِدْقٍ^{۲۱} به لطایف قرب بنواختند و گروهی را به آتش رَدِّ بُعْدِ بُعْداً بگذاختند و در ظلماتِ هاویه طبعیتِ اُولَئِكَ یُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ^{۲۲} انداختند و حجتِ عهده عهدِ قَالُوا بَلَى^{۲۳} بر ذمتِ سُعدا و اشقیای ثابت کردند. پس همه را خلعت و جود پوشیدند و افسرِ عقل بر سر نهادند و کمرِ فهم بر میان بستند و بر بُراقِ نفسِ سوار کردند و فوجِ فوج و گروه گروه قرناً بعد قرن به بازار دنیا فرستادند تا نقودِ عهود همه را بر محکِ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ^{۲۴} زنند و به سرمایه عقل^{۲۵} و ایمان تجارتِ (2B) اعمال زاکیه کنند و با رنج محبت و معرفت، که اصل سعادتِ نعیم باقیات صالحات است، روی به وطن حقیقی نهند و قصد قرارگاه اصلی کنند. پس قوافلِ نفوس به اقتضای وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً^{۲۶} سه فریق گشتند: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْغَيْرَاتِ^{۲۷}.

گروه اولِ ظالمانِ سرگشته مشبور و غافلانِ بیچاره مغرور بودند که در بازار فنا به افسوس و بازی^{۲۸} تخیلاتِ أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وِزْنُهُ^{۲۹} فریفته شدند و نفوسِ خبیثه إِنَّا لِلنَّفْسِ أَقْرَبُ بِالْشُّوْءِ^{۳۰} در حسیضِ ظلمتِ بهیمی محبوس کردند و جناحِ طایرِ روحِ قدسی را به جبالِ مآلوفاتِ زَيْنٍ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ^{۳۱} بند کردند و به دواعیِ غوایلِ لذاتِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ^{۳۲} در اودیهِ همومِ یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا^{۳۳} گم گشتند و قرارگاه و وطن اصلی و مقصد حقیقی فراموش کردند نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ^{۳۴} سفر این قوم نامبارک افتاد و تجارتِ شومِ فَمَارَبَحْتَ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ^{۳۵} اُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَکْفُرُونَ^{۳۶} لَاجَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْآخَسِرُونَ^{۳۷}.

طایفه دوم مقتصدان و اصحابِ یمین بودند که قدم همت از مراتعِ بهیمی فراتر نهادند و در طلبِ حیاتِ طیبیه و صفای نعیمِ فیها^{۳۸} مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ^{۳۹} ترکِ لذاتِ مکدّره فانیه^{۴۰} کردند و روزی چند بر شداید و محنِ یادنیامریِ علی اولیائی فلا تحلی لهم صبر کردند و اقدامِ سعی بر بساطِ وَجَاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ^{۴۱} ثابت داشتند (3A) تا به سعادتِ بشارتِ تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا^{۴۲} مسرور گشتند.

طایفه سیوم سابقان^{۴۳} صفوف ولایت و مقربانِ بارگاه عنایت بودند که کُحُلِ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى^{۴۴} در چشمِ جان^{۴۵} کشیدند و بر بساطِ قربتِ مولیِ لَوْثِ حدوثِ

دنیا و عقبی را به اشارتِ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ^{۴۵} از پای همت بینداختند و به قوتِ جواذبِ عنایت و خواطفِ هدایت از سرحدِ محسوس و معقول درگذشتند و از مضیقِ ظلماتِ عالمِ ناسوتِ خیمهٔ انس در فضای ساحاتِ لاهوت زدند و پروانهٔ هستیِ موهومِ خود را بر سبحاتِ شمعِ جلالِ احدیت بسوختند و از ننگِ وجودِ فانی برستند و به حقیقتِ باقی پیوستند. ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^{۴۶}.

ای عزیز، بدان که ایزد تعالی نوع انسان را سعادتی و عده کرده است که آن را لقاءالله خوانند؛ و جانهای جمیع طالبان صادق و کاملان محقق از پی این سعادت پایمال حیرت و هیبت گشته؛ و خلق از این سعادت جز نامی ندانند چون نابینای مادرزاد که به زبانِ ذکر^{۴۷} الوان و اشکال گوید و به گوشِ صفتِ حسن و جمال^{۴۸} شنود و از حقیقت لذت آن محروم بود و تا هوای فضای ساحت^{۴۹} صدر، که میدانِ جولانِ سلطانِ قلب و محلِ تدبیر اوست، از تراکمِ ظلماتِ غبارِ تخیلاتِ باطله و افکارِ فاسده و تصوراتِ مُظْلِمِ پاک نشود و عینِ بصیرت، که ناظرِ امور و اخبار و مطالعِ رقومِ اسرارِ آن عالم است، از علتِ عمای غفلت، که به واسطهٔ لذات و شهواتِ جسمانی و مآلوفات و مشتهیاتِ نفسانی معلول گشته، خلاص نیابد، از آثارِ حقایقِ این سعادتِ بویی^{۵۰} به مشامِ جانِ سالک نرسد^{۵۱}؛ و این امراضِ مُهْلِکِ که اوجاعِ مُفْلِجه مندفع نشود الا به تریاقِ محبت که از دار و خانهٔ حضرت صمدیت ظاهر شود^{۵۲}؛ و محبتِ حقیقی از معرفتِ کامل تولّد کند، و ابوابِ ریاضِ کمالِ معرفت نگشاید مگر به فکرِ صافی، و صفای فکر نیابد مگر از دلی پاک از شواغلِ دنیوی، چنان که در حدیثِ ربّانی آمده است: لَوْ صَلَّى الْعَبْدُ صَلَاةَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَصَامَ صِيَامَ أَهْلِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَطَوَى الطَّعَامَ مِثْلَ الْمَلَائِكَةِ حَتَّى لَا يَأْكُلَ شَيْئًا وَلَبَسَ لِبَاسَ الْعُرَى ثُمَّ أَرَى فِي قَلْبِهِ ذَرَّةً مِنْ مَحَبَّةِ الدُّنْيَا أَوْ سَنَعَتِهَا أَوْ مَخِيدَتِهَا أَوْ رِيَاسَتَهَا لَا يَسْكُنُ فِي جَوَارِيهِ لَا ظُلْمَنَ قَلْبِهِ حَتَّى يَنْسَانِي وَلَا أُذْيُفُهُ حُلَاوَةَ مَنَاجَاتِي. فرمود که اگر بنده [ای] چندان نماز گزارد که اهل آسمان و زمین، و چندان روزه دارد که اهل آسمان و زمین، و بساطِ مأكولات و مشتهیات درنوردد و هیچ نخورد چون فرشتگان، و برهنگی را لباسِ خود سازد، ما که خداوندیم نظر بر باطنِ وی گماریم: اگر در دل وی مقدار یک

ذره از^{۵۳} محبت دنیا یا آوازه آن^{۵۴} یا ستایش آن^{۵۵} یا بزرگی جستن در آن^{۵۶} بیاییم، نام وی از جریده آشنایان محو گردانیم و رقم حرمان و خسران بر ناصیه روزگار وی کشیم و آینه دل وی را به غبار غفلت و شقاوت تاریک گردانیم تا جمال حضرت ما را، که غایت سعادات و نهایت کمالات است، فراموش کند و کام^{۵۷} جان وی را از لذت قطرات شراب الفت، که از سحاب^{۵۸} کرم بر^{۵۹} بوادی (5A) صدور^{۶۰} مشتاقان در وقت راز و نیاز می باریم، محروم گردانیم.

ای عزیز، نقاشان قضا و قدر، که مهندسان اشکال وجودند، هیچ رقم بر دفتر موجودات نکشیدند حقیرتر و خوارتر از دنیا و هیچ نقش بر الواح کاینات ننوشتند خبیثتر و مردارتر از آن^{۶۱}. پس هر طالب که در طلب مطلوب اعلیٰ و اضطراب^{۶۲} تعطش به زلال جمال مولی دامن همت خود را بدان نیالاید، شایسته بساط قربت جناب حضرت کبریا نشاید^{۶۳}.

شعر

دو گیتی را انجوید هر که مردست
یکی را جوید او کاین هر دو کردست
تو تا آویزشی داری به مویی
نیابی بوی او از هیچ سویی
مگر پالوده گردی روزگاری
که تا بویی بیابی از کناری
تو تا یکبارگی جان در نبازی
جُنب دان خویش را و نانمازی
یقین می دان که هر چ آسایشست آن
همه جان تو را آیشست آن

روایت است که رسول - علیه السلام - روزی یکی از صحابه را گفت:

می خواهی که دنیا و اهل دنیا را به تو بنمایم؟ گفت: بلی، یا رسول الله. رسول - علیه السلام - دست او را بگرفت و به طرفی بیرون شد تا مقامی که کله های آدمی افتاده بود و کرباس پاره های دریده نجس و استخوانهای پوسیده حیوانات و نجاستهای آدمی، فرمود که این کله های اهل دنیا است که حرص و حسد و کبر را در او جای داده بودند و این کرباس پاره های نجس آلود جامه های ایشان است که می پوشیدند و بدان مباهات (6B) می کردند و این استخوانهای مَرکبان ایشان است که سوار می شدند و بر دیگران مفاخرت می کردند و این نجاستها نعمتهای ایشان است که عمر عزیز در حصول آن به باد می دادند. هر که خواهد که بر اهل دنیا و دنیا بگریزد، گویگری که جای آن است.

شعر

عارفی روزی به راهی می گذشت
واله و مدهوش چون غمخوارگان
دید گورستان و سرگین دان به هم
بانگ برزد گفت کای نظارگان
نعمت دنیا و نعمت خواره بین
اینست نعمت اینست نعمت خوارگان

ای عزیز، دنیا، با همه نعمت آن، رنگ و بویی بیش نیست، و به رنگ و بوی فریفته شدن خاصیت زنان است. پس هر که را^{۶۴} این خاصیت بر وی غالب است بحقیقت زن است اگرچه بصورت مرد است؛ و سرمایه مردی همت است، بلکه قواعد و ارکان بساط طریقت و مدارج اوطان زیده^{۶۵} حقیقت مبنی بر علو همت است. مرد باید که عالی همت بود و به نور یقین نظر کند که نوع انسان به کدام خاصیت مستوجب مسجودی ملائکه شد و چه سزا است که وی از همه موجودات شریفتر آمد

و مستحق مشاهده جمال حضرت صمدیت گشت. اگر آن به سبب^{۶۶} خوردن یا شهوت یا غضب بود بظاهر، باری می بینیم که هیچ نوع نیست از حیوانات^{۶۷} و سباع که بنوعی از این خاصیتها مخصوص نیست^{۶۸}، که اگر این خاصیت انسان را به آن نسبت دهند بس حقیر باشد. پس آن خاصیت که انسان بدان ممتاز باشد از دیگر حیوانات جوهر محبت حق و نایره آتش عشق است که هیچ نوع از موجودات جز وی مستعد (7A) قبول فیض این سعادت نبود که *إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ*^{۶۹}. سگان حظایر قدس از پرتو تجلی آتش عشق بگریختند، و قطان اوطان آسمان و زمین از مهابت صدمت عشق درهم ریختند و از جمله حمل عرش^{۷۰} متوقف شدند که *فَأَيُّنَ أَنْ يَخْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا*^{۷۱}. بارگیر هودج سلطان جلالت عشق جز نفس اقدس انسان نبود که *وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ*^{۷۲}.

نقل است از شیخ ابوالحسن خرقانی - رحمه الله علیه - که در وقت ها جره قصد طواف عرش کردم. جمعی طایفان را دیدم که به سکونتی هر چه تمامتر به طواف مشغول بودند؛ تا ایشان یکبار طواف می کردند من هزار بار طواف می کردم. مرا از افسردگی ایشان عجب آمد و هم ایشان را از گرمی من عجب آمد. پرسیدم که شما کیستید و این سکونت شما از چیست؟ گفتند: ما فرشتگانیم و طبع ما چنین است. از من پرسیدند که تو کیستی و این گرمی تو از چیست؟ گفتم: من فرزند آدمم^{۷۳} و این گرمی آتش عشق است.

ای عزیز، حقیقت آتش عشق جز در باطن ظاهر ظاهر نشود؛ و تا محبت غیر حق از درون بیرون نشود، سلطان عشق سرافرده جلالت در ساحت دل نزنند. و در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام: *يَا دَاوُدُ تَرَعْمُ اَنْتَكَ تَجِبْنِي فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا أَخْرِجْ مَجْدَةَ الدِّينِ مِنْ قَلْبِكَ فَإِنَّ حُبِّي*^{۷۴} *وَحُبُّهَا لَا يَجْتَمِعَانُ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ*. حق تعالی وحی کرد به داوود که ای داوود، دعوی و گمان تو آن است که نام تو در جریده دوستان است؛ در این معنی وقتی صادق باشی که در راه دوستی^{۷۵} (8B) بر عداوت دنیا ثابت قدم^{۷۶} باشی، که جناح همت بوم صفتان ویرانه دنیا اثر سایه همای محبت درنیابد و مَرَكَبِ ضعیف ایشان^{۷۷} بارهم دنیا و محبت خلاق جهان بر نتابد.

عشق از فرط محبت خیزد؛ و مبدأ محبت ارادت است؛ و ارادت ثمره معرفت و مفتاح ولایت سالکان است، ظهور صبح سعادت طالبان است، سابقه بواعث رحمت و جاذبه خواف غیرت است، که جانهای مستعدان قبول فیض ربانی را به حکم *إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا اسْتَعْمَلَهُ*^{۷۸}، از ظلمات تیه غفلت سوی مراقب بساط قربت^{۷۹} می‌کشد.

ابوبکر واسطی فرمود: *أَوَّلُ مَقَامِ الْمُرِيدِ ظُهُورُ ارَادَةِ الْحَقِّ فِيهِ*^{۸۰} *يَسْقَاطُ ارَادَتُهُ*، اول قدم ارادت آن است که آفتاب ارادت ازلی بر صحرای وجود مرید تابد و ظلمت ارادت فاسده و خیالات باطله مرید رخت بریندد و وعای وجود مرید از ارادت قدیم چنان پر شود که غیر را در وی گنجایی نماند؛ آنگاه، معلّم^{۸۱} ارادت ازلی طفل مرید را در مکتب و *عَلَّمَ أَدَمَ الْأَسْمَاءَ*^{۸۲} نشانَد و از الواح^{۸۳} وجود اخبار اسرار *سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ*^{۸۴} بر وی می‌خواند تا معنی^{۸۵} *اسْتَفْتِ قَلْبَكَ وَإِنْ افْتُوكَ*^{۸۶} در کار آید؛ و هر چه دیگران را به سعی و ممارست ظاهر معلوم می‌شود وی را به حکم *إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا*^{۸۷} از محادثه باطن معلوم و مفهوم می‌شود. و از این جابود که جنید - قدس سره - فرمود که *المریدُ الصادقُ غنيٌّ عن علم*^{۸۸} *العلماء*^{۸۹}؛ ولی نه هر مهووسی را این معنی حاصل شود، بلکه عمری شجره ارادت را در بستان دل به آب ریاضت و اخلاص تربیت باید کرد تا منمر این سعادت (9A) گردد.

ابوبکر کتانی: *بِرَحْمَةِ اللَّهِ عَلَيْهِ* فرمود که علامه المرید *أَنْ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ* *نُومُهُ غَلِيْبَةٌ وَ أَكَلُهُ فَاقَةٌ وَ كَلَامُهُ ضَرُورَةٌ*. گفت: مرید صادق را سه نشان بود. اول خواب وی مثل خواب غرقه‌شدگان بود، و خوردن وی مثل خوردن بیماران بود، و سخن وی چون سخن مصیبت‌زدگان بود. ابوعلی رودباری - *قُدَسَ سِرَّتُهُ* - فرمودند که *لَا يَكُونُ الْمُرِيدُ مُرِيدًا حَتَّى لَا يَكْتُبَ عَلَيْهِ صَاحِبُ الشَّمَالِ عِشْرِينَ سَنَةً*. گفت: مرید را وقتی مرید خوانند که ملائکه کرام بیست سال در صحیفه^{۹۱} بدی وی قلم نرانند.

نظم^{۹۲}

در این ره هر که او ثابت قدم نیست
 ره جانش به اسرارِ قَدَم نیست
 دلی کز مُلک معنی باخبر شد
 در او اندیشه شادی و غم نیست
 بیا در عشق^{۹۳} محرم باش زیرا
 ره نامحرمان اندر حرم نیست
 تو همچون قطره از دریا جدایی
 از آنت هیچ گوهر^{۹۴} در شکم نیست
 نمی یاری به بحر انداخت خود را
 تو را دریای گوهر لاجرم نیست
 به دریای فنا انداز خود را
 که آن جا صورت لا و نعم نیست
 چو قطره غرق دریا شد بکلی
 همه دریاست آن جا کیف و کم نیست
 ولی نابود تو شرطست آنجا
 که هرگز آفتاب و شب بهم نیست.

ای عزیز^{۹۵}، حقیقت ارادت آن است که ارادت تو در ارادت او گم شود. تا یک
 ذره از ارادت تو باقی بود، خودپرست باشی؛ تا از خودپرستی فارغ نشوی،
 خداپرست نتوانی بود، و تا بنده نشوی، آزادی^{۹۶} نیابی، تا پشت (10B) به هر دو عالم
 نکنی، به آدم و آدمیت نرسی؛ و تا از خودنگریزی، به خدا نرسی؛ و تا خود را فدا
 نکنی، مقبول آن حضرت نشوی؛ و تا همه درنبازی، همه^{۹۷} نگردی. و این معنی جز
 به تجرید ظاهر و تفرید باطن، که از جمیع شواغل اعراض کنی، دست ندهد؛ و تا

تجرید و تفرید صفت سالک نگردد، ثمره توحید از شجره ارات پدید نیاید؛ و تا غیرى را در باطن جای بود، سرّ توحید در^{۱۸} لوح دل نقش نپذیرد.

شعر

توراتا جان بود جانان نباشد
که با جانان حدیث جان نباشد
گرت یک ذره مهر آید پدیدار
مه رویش ز تو پنهان نباشد
اگر درمانت باید درد را باش
جویی دردی تو را درمان نباشد
به دشواری توانی یافت بویی
که سلطانی چنین آسان نباشد
به سر می رو چو پرگار اندرین راه
که راه دوست را پایان نباشد^{۱۹}.

ارادت بذو مقام سالکان است؛ و مقصود از قطع عقبات مقامات ورود دریای
زال توحید است که اقصای آمال طالبان است. توحید عنقای قلّه قاف ذروه و ثقی
است، توحید آفتاب عالم بقاست؛ توحید شکوفه بستان تقواست؛ توحید قطب دایره
کون و مکان است؛ توحید سر مدار زمین و آسمان است، توحید امان^{۱۱} جهان و
جهانیان است، توحید شهباز هوای فضای لامکان است؛ توحید مشعل نیران اشواق
طالبان است؛ توحید آرام دل^{۱۲} محبتان است؛ توحید مونس^{۱۳} جان مشتاقان است،
توحید مرهم ریش عاشقان است؛ توحید محک نقد صادقان است؛ توحید مهدی راه
سالکان است؛ توحید نور جبین (11A) عارفان است. قال ابو القاسم جنید - رحمه الله
عليه^{۱۴}: التّوْحِيدُ هُوَ إِفْرَادُ الْقَدَمِ عَنِ الْخُذُوثِ وَالْخُرُوجُ عَنِ الْإِطْوَانِ وَقَطْعُ الْمَحَابِّ وَ
تَرْكُ مَا عِلْمٌ وَ جَهْلٌ وَ أَنْ يَكُونَ الْحَقُّ مَكَانَ الْجَمِيعِ. جنید قدس سرم فرمود که

توحید آن بود که وادی مقدسِ قدم را از لوثِ خاشاکِ حدوث پاک داری، و از منزلِ وحشتگاهِ حظوظِ رختِ الفت بر داری، و هر چه دیدی و دانستی نادیده و نادانسته انگاری، و در کل حقیقی چنان گم شوی که از جزئیات^{۱۰۵} یاد نیاری. و قال الرُّومُ: التَّوْحِيدُ مَحْوُ آثارِ الْبَشَرِيَّةِ وَ تَجَرُّدُ الْإِلَهِيَّةِ. ابو محمد روم فرمود که توحید آن بود آنوار^{۱۰۶} آفتابِ ذات بر صحرای هویت تابد و قطره بارانِ حدوث در بحرِ وحدت گم شود که خود را باز نیابد.

نظم

تو در او گم شو که توحید این بود
گم شدن گم کن که تفرید این بود
گر تو خواهی تا بدین منزل رسی
تا که مویی مانده ای مشکل رسی
هر که در دریای وحدت گم نشد
گر همه آدم بود مردم نشد
تا نگردی بیخبر از جسم و جان
کی خبریابی ز جانان یک زمان
گر جهانی راه هر دم بسپری
گام اوّل با شدت چون بنگری
هیچ سالک راه را پایان ندید
هیچ کس این درد را درمان ندید
جمله مردان نهان اینجا شدند
از دو عالم بی نشان اینجا شدند
عاشقان دانند در میدان درد
تا فنای عشق با ایشان چه کرد

ای عزیز^{۱۰۷}، بدان که توحید را ظاهری است و باطنی و صورتی و معنی. دل انسان محل (12B) معانی^{۱۰۸} باطن، و زبان ترجمان صورت ظاهر، و باطن آن معرفت و ظاهر آن ذکر لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. و اشارت تنزیل ربّانی و عبارات لطیفه رسول^{۱۰۹} و برکشیده حضرت سبحانی در شرح فضایل این معنی بیش از آن است که در چنین عجاله شرح آن توان داد؛ بلکه نزولِ جمیع کتب بر قلوب کُمل^{۱۱۰}، که انبیا و رسل اند، برای تحلیل عقاید مشکلات و تشریح لطایف مجملات این معنی است؛ و السنه جمیع مخلوقات، از ملائکه و اولیا و رُسل و جنّ و وحوش و طیور، از بدایت فطرت تا نهایت خلقت، به ذکر شرح عجایب این معنی ناطق است که وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ^{۱۱۱}، و زبان وصف همه از عبارت کُنْه حقیقت آن قاصر که وَكَوْنًا مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَوْ قَلَمٍ أَوْ نَجْوٍ مِنْ بَعْدِهِ سَبَّحَهُ بِحَمْدِهِ مَا تَدْرِكُ كَلِمَاتُ اللَّهِ^{۱۱۲}.

ای عزیز^{۱۱۳}، قطره‌ای از بحر اعظم چه نشان تواند داد؟ خود هر که از آن حضرت عبارتی گوید یا اشارتی کند یا حقیقتی داند یا علامتی بیند، هر چه گوید و شنود و داند و بیند همه لایق حوصله آن کس بود و حضرت عزّت از آن همه مقدّس و منزّه. لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْغَيْرُ^{۱۱۴}، وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا^{۱۱۵}. و لکن بحار رحمت حضرت ربوبیت و نسیم نفحات لطایف جناب صمدیت آن اقتضا کرد که هر ذره را از ذرات وجود نوری بخشید^{۱۱۶}، و آن نور است که سبب ظهور وجود او بود از کمّ عدم تا بدان نور مشاهده جمال آن حضرت تواند کرد و به قدر قوّت آن نور از آن جمال خبری تواند داد (13A) و عبارتی تواند کرد؛ چه او را جز بدو نتوان دید، که لایحمل عطایا هم الا مطایا هم^{۱۱۷}.

پس فاطر کاینات هر یکی را به حسب استعداد خود عطایی فرمود و هر شخصی را موافق حال او در مطالعه^{۱۱۸} معارف و حقایق اسرار ذات و صفات الوهیت مرتبه‌ای تعیین کردند که وَمَا مِثْلُ اللَّهِ مَقَامٌ مَعْلُومٌ^{۱۱۹}. لاجرم هر عارفی از آن حضرت عبارتی دیگر گوید، و هر عاشقی نشان دیگر^{۱۲۰} دهد، و هر سالکی راه دیگر بپوشد، و هر محقق اشارت دیگر ادا کند، و هر مُحتی ذوقی دیگر یابد.

شعر

ای تو را در هر دلی کاری^{۱۳۱} دگر
 در پس هر پرده بازاری دگر
 هر دمی هر ذره را بنموده باز
 از جمال خویش رخساری دگر
 چون جمالت صدهزاران روی داشت
 بود در هر ذره دیداری دگر
 دام حسنت دایما گسترده ای
 تا بود هر دم گرفتاری دگر.

ای عزیز^{۱۳۲}، بدان که سالکان راه طریقت بر اقسام اند؛ و قسمی را در مطالعه انوار توحید مقامی، و اهل هر مقام را مشربی از مشارب^{۱۳۳} رتانی، و حظ^{۱۳۴} هر مقامی آیتی^{۱۳۵} از آیات مجید. چون صبح سعادت عاشقان از مشرق عنایت طلوع کند، اشارتِ وَ اَلْهَکُمُ اللّٰهُ وَ اَحَدٌ^{۱۳۶} برای تعلیم توحید اطفال طریقت جلوه کند؛ و چون شجره طیبه در زمین بستانِ دل ثابت شود و اصل قاعده توحید در صحرای عقول راسخ گردد، تسقیه شجره ایمان از میاه ینبوع شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ^{۱۳۷} بود؛ و چون تسقیه به کمال رسید، شجره توحید مثمر انواع طاعات و عبادات (14B) گردد که یُسْقٰی بِمَآءٍ وَ اَحَدٌ وَ نَفَضِلُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاَكْمَلِ^{۱۳۸}، و سَرَّ ثَمَّ اَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِیْنَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ^{۱۳۹} مشاهده افتد، و عبادات ظاهر از اعمال باطن ممیز گردد، و امتیاز میان ایمان و اسلام حاصل شود، و از اینجا اختلاف میان علمای ظاهر پدید آید تا جمعی ایمان را عین اسلام دانند و قومی غیر گویند و گروهی اسلام را بر ایمان تفضیل نهند و جماعتی ایمان را بر اسلام^{۱۴۰}. و ارباب بصیرت به امثال این عبارات مختلفه التفات ننمایند؛ زیرا که به نور یقین^{۱۴۱} مشاهده کرده اند و دانسته که چون حاجبان مشیت لمعه نور نار مبارکه

توحید از قداحه هدایت در مجمر دل مخصوصان عنایت ازلی زنند، عبیر امانتِ اِنَّا عَوْضْنَا الْأَمَانَةَ^{۱۳۲}، که از اسرارِ خطابِ اَللّٰهُ بِرَبِّكُمْ^{۱۳۳} در سویدای مجمر دل مودع است، به ظهورِ تلهبِ نارِ توحید فرا سوختن آید و نسیمِ روایح آن عبیر از راهگذر حواسِ باطن بر جوارح و اعضا رسد و جمیع شهرِ بدن به تعبیق^{۱۳۴} عطرِ اسرار^{۱۳۵} معارف معطر شوند و جمله رعایای ظاهر و باطن شهر وجود متأثر گردند و از تیه بُعد وادی غفلت روی به بساطِ قرب و طاعت آرند. نام این طاعت، که بر رعایای^{۱۳۶} جوارح روان شد، اسلام آمد و حقیقتِ آن نار مبارکه که در مجمر دل افروخته گشت ایمان، و مطالعه^{۱۳۷} طلعتِ جمالِ آن نورِ نار عنایت و متأثر گشتن بوی^{۱۳۸} عبیرِ امانتِ احسان، و تحقیقِ سرِ حکمتِ ظهورِ نورِ توحید و رایحه عبیرِ امانتِ ایقان.

پس از اینجا معلوم شد که نورِ اسلامِ آثاری آمد و نورِ ایمانِ افعالی و نورِ احسانِ صفاتی و نورِ ایقانِ ذاتی^{۱۳۹}؛ یعنی بوادی نسیمِ عنایتِ آثاری مفصح^{۱۴۰} نورِ اسلام (15A) شد، و لوایح سنای تجلیِ افعالی مظهرِ نورِ ایمان، و لوایح ضیای تجلیِ صفاتی مُنیرِ شجره احسان، و طوالعِ انوارِ خورشیدِ ذاتی مستببِ قواعدِ سریرِ ایقان^{۱۴۱}، عرفه من هو اهله.^{۱۴۲}

شعر

هست این سرّ هر زمان پوشیده‌تر
 خون جانها زین سبب جوشیده‌تر
 نیست کس را از حقیقت آگهی
 جمله می‌میرند با دست تهی
 هر که در عادت رود از روزگار
 نیست او را با حقیقت هیچ‌کار
 در حقیقت روز عادت دور باش
 نی‌ز ابلیسی^{۱۴۳} به خود مغرور باش

چون نمی آیی به سر^{۱۴۳} از خویش تو
 کی توانی شد خدا اندیش تو
 چند خواهی بود نه^{۱۴۵} پخته نه خام
 نه بد و نه^{۱۴۶} نیک و نه خاص و نه عام
 تشنه از دریا جدایی می کنی
 بر سر گنج و گدایی می کنی
 کار باید کرد و مرد کار نیست
 ورنه تا آب از توره بسیار نیست
 و ر چنین می بگذرد عمری که هست
 نیست جز باد^{۱۴۷} از چنین عمری به دست.

چون معلوم کردی که ذکر ظاهر توحید است و معرفت باطن و حقیقت آن، بدان
 که ذکر مختار نزدیک ارباب بصیرت لا اله الا الله است؛ زیرا که قطع منازل این راه به
 خطوات نفی و اثبات میسر می شود، که پیوسته به منجل نفی قطع علایق^{۱۴۸} و عوایق
 اشجار غیرت می کند از بستان دل، و به قوت اثبات نهال توحید ثابت می کند، و این
 معانی جز در حقیقت لا اله الا الله یافت نمی شود و هیچ نوع از عبادات و اذکار در
 ترقی درجات منازل و مقامات اثر سرعت این کلمه نداشت؛ (16B) و از این جهت
 بود که رسول - علیه السلام - فرمود که كُلُّ حَسَنَةٍ يَعْمَلُهَا^{۱۴۹} الرَّجُلُ تَوَزَنُ^{۱۵۰} يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْاَلَا
 شَهَادَةُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَإِنَّهَا لَا تَوَضَعُ^{۱۵۱} فِي الْمِيزَانِ فَإِنَّهَا لَوْ وُضِعَتْ فِي الْمِيزَانِ
 وَوُضِعَتْ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ^{۱۵۲} وَمَا فِيهِنَّ كَانَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اَرْجِعُ مِنْ ذَلِكَ؛
 می فرماید که در حشر^{۱۵۳} عظیم، که قیامت کبری^{۱۵۴} است، جمیع اذکار و اعمال بنده
 را در دیوان حساب و میزان آرند مگر لا اله الا الله که از محسوبات و موزونات
 شمارند، زیرا که عرش و فرش و آسمان و زمین طاقت مقابله انوار توحید ندارند.
 چون بعضی از فضایل ذکر دانستی، بدان که ذکر جَهْرٌ مِنْهٖ^{۱۵۵} است از وجوه
 بسیار، بعضی از کتاب و بعضی از سنت و بعضی به قیاس عقلی.

وجه اول، حق تعالی می فرماید: **وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ**^{۱۵۶}. دوم فرمود در دیگر: **وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَوَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا**^{۱۵۷}. سیم، فرمود که **ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً**^{۱۵۸} چهارم از برای تأدیب صحابه فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ**^{۱۵۹}. می فرماید که در وقت مخاطبه با رسول آواز بلند نکنید؛ که اگر در خدمت وی سخن بلند گوید چنان که با یکدیگر می گوید، اعمال شما حبطه شود و شما را از آن خبر نباشد. و چون با رسول حق سخن بلند گفتن موجب تحییط اعمال است، با حضرت صمدیت اولیتر ادب نگاه داشتن و از (17A) راه تضرع و مسکنت و خشوع و خضوع ذکر حق تعالی گفتن.

اما وجه سنت، رسول علیه السلام فرمود که **خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيُّ وَخَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي**^{۱۶۰} چون می بینیم که رزق فوق الکفایه شر و بطر ثمره می دهد، از اینجا معلوم می شود که ذکر نیز چون جهر شود عجب و ریا ذخیره نهد^{۱۶۱}. دیگر نقل صحیح است که چون صحابه از غزای خیبر بازگشتند ذکر بلند می گفتند. چون رسول - علیه السلام - بشیند، رخساره مبارکش سرخ شد از غضب و غیرت که بر وی مستولی شد. فرمود که **اربعوا بآئسکم فانکم لا تدعون اصتا ولا غایبا انکم تدعون سیمعا قریبا**^{۱۶۲} و هو معکم^{۱۶۳}. می فرماید: که چون بی ادبانه غافل ذکر جناب کبریا به آواز بلند بخوانید و عظمت ذات قدیم را از هیچ ذره از ذرات کاینات غایب مدانید تا از سعادت درجات اهل حضور محروم نمایند. و امثال این حدیث در فضیلت ذکر خفی بسیار است.

اما دلیل عقلی^{۱۶۴} آنکه چون فایده خلوت بزرگان طریقت در حبس حواس ظاهر دیده اند و از این سبب اهل خلوت را در جای تنگ و تاریک^{۱۶۵} می نشانده اند و از مشغله دوری^{۱۶۶} فرموده تا چون حواس ظاهر بسته شود حواس باطن گشاده گردد^{۱۶۷}، چون آواز بلند پیوسته حاشه سمع را مشغول می دارد آن فایده که مطلوب است کی حاصل آید؟ دیگر آنکه هر طاعت که به اخلاص نزدیکتر امید قبول بیشتر، و هر چه از نظر خلق دورتر به اخلاص نزدیکتر. پس در خانه نشستن و شهر و محله از آواز خود پُر کردن (18B) که ما ذکر می گویم از اخلاص دور^{۱۶۸} و به ریا نزدیک^{۱۶۹}

بود، دیگر آنکه ذکر بلند بیشتر آن بود که مزاجی که ضعیف بود چون بر جهر مداومت کند دماغ مختلط شود و از فایده ترقی محروم ماند؛ زیرا که بنای دین بر عقل است. و در خبر است که روزی در خدمت رسول - علیه السلام - یکی را صفت می کردند که طاعت بسیار می کند.^{۱۷۰} رسول - علیه السلام - پرسید که عقلش چون است که اصل همه طاعات آن است. دیگر آنکه در ظاهر می بینیم که کسی که در خدمت پادشاهی سخن بلندتر از قاعده می گوید، باز خواست می یابد^{۱۷۱}؛ زیرا که این معنی از ادب ظاهر دور است و الظاهر عنوان الباطن^{۱۷۲} مقرر.

پس باید که نام حق جز به تواضع و خضوع نبرد و اشارت انا جلیس من ذکونی^{۱۷۳} نصب عین سازد. و در حضرت عزت رعایت ادب کردن و به همگی خود به ذکر عظمتش مشغول بودن و جهد نمودن تا جز در وقت ذکر زبان بر خاطر نگذرد رسم مقبولان حضرت است؛ و اگر این معنی^{۱۷۴} دست ندهد، آنچه در خاطر آید به جهدی^{۱۷۵} تمام و جدی^{۱۷۶} بلیغ نفی آن کند تا از جمله آن کسان^{۱۷۷} بود که مجاهدان اند و از برکت والذین جاهدوا فینا لنهذینهم شبنا^{۱۷۸} محروم نماند.

دیگر آنکه زبان را از دروغ و غیبت نگاه دارد تا لایق آن شود که مجری^{۱۷۹} ذکر حق گردد؛ که هر زبان که به خیانت کذب^{۱۸۰} و غیبت ملوث شد، هرگز حقیقت ذکر بر آن جاری نشود الا حروف ذکر^{۱۸۱} علی الغفله.

دیگر حواس چشم و گوش را مراعات کند از دیدن و شنیدن ملاهی و مناهی. و شاعلترین چیزی دل را دریچه گوش است؛ زیرا که چشم را (19A) اگر بر هم نهی نینی. و اگر لب را بپندی توانی که نگویی، اما گوش دریچه ای است گشاده تا از میان خلق بیرون نشوی، نتوانی که نشنوی. و این طریقه عزلت است که مشایخ اختیار کرده اند، چندان که تواند رعایت کند که اساس و قاعده سلوک مبنی بر این معنی است. و چون عزلت و خلوت اختیار خواهد کرد، آداب و ارکان و شرایط آن معلوم باید کرد. و در این موضع^{۱۸۲} برای تنبیه طالبان در شرایط و آداب خلوت ایمایی کرده شود، ان شاء الله تعالی.

بدان که نزدیک ارباب طریقت ارکان سلوک چهار چیز است، که جمیع امور

سلوک مبنی بر این ارکان است، و هر رکنی را از این ارکان اربعه بابی است.

باب اول طهارت است، لقوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ** ^{۱۸۳}.

باب دوم توکل است، لقوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ** ^{۱۸۴}.

باب سیم ^{۱۸۵} توبه است، لقوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** ^{۱۸۶}.

باب چهارم عدل است، لقوله تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** ^{۱۸۷}.

و هر بابی را از این ابواب دو طبقه است: طبقه ظاهر و طبقه باطن و آن هشت شرط که استاد اهل طریقت، جنید - قدس الله سره - تعیین کرده است، طبقات این ابواب است.

باب اول ^{۱۸۸} طهارت است ^{۱۸۹} و طبقات آن دوام وضو و دوام ذکر؛ وضو طبقه ظاهر است که مطهر جوارح است از خبایث و اوساخ، و ذکر طبقه باطن است که مطهر آینه دل است از کدورت دین و زنگ ^{۱۹۰} اغیار.

باب دوم ^{۱۹۱} توکل است و طبقات آن دوام خلوت است (20B) و دوام صوم؛ خلوت طبقه ظاهر است که حبس جوارح ^{۱۹۲} ظاهر می کند از تردد، و صوم طبقه باطن که حبس دواعی می کند از طلب غذا.

باب سیوم توبه است و طبقات آن دوام صمت است و دوام نفی خواطر صمت طبقه ظاهر است که زبان را از ذکر غیر دوست دربند کند، و نفی خواطر ^{۱۹۳} طبقه باطن که نفس را از خواطر ^{۱۹۴} غیر دوست منع می کند.

باب چهارم قسط است و طبقات آن دوام ربط دل است با روحانیت شیخ و دوام ترک اعتراض بر مقادیر حق جل و علا؛ و ربط دل با شیخ طبقه ظاهر است تا در وقت توجه به ^{۱۹۵} روحانیت شیخ فایده ارشاد تواند گرفت، و ترک اعتراض بر حق تعالی طبقه باطن تا دل سالک در مقام رضا با حق تواند دم زد و یقین بداند که هر چه حکم مطلق کند عین مصلحت وی ^{۱۹۶} در آن بود.

دیگر طالب باید که از صحبت توانگران غافل و مرده دلان جاهل به حکم قاعرض **عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا** ^{۱۹۷} احتراز کند و صحبت اهل صلاح و ارباب قلوب بر متابعت **وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ** ^{۱۹۸} غنیمت دارد و در

هیچ شکسته به چشم حقارت ننگرد و اشارتِ اولیایی تحت قبایی^{۲۹} نصب عین سازد و یقین داند که این قبابِ صفت^{۳۰} بشریت است لاغیر. پس شرطِ ارادت آن است که در اولیای حق به نورِ حق نگرده به نورِ عقل و حس، تا از ولایت این قوم بر خوردار شود. چه نفس دایماً از راه حس در هیأت بشری می نگیرد و شیطان عقل خام وی را در اعتراض (21A) می اندازد. و از این جهت بود که جماعتی که رقم حرمان و داغ خسران بر دیده دل^{۳۱} ایشان کشیده بودند، از راه حس، صورتِ بشری انبیاء - علیهم السلام - می دیدند و از مشاهده وجود معنوی محروم بودند و می گفتند^{۳۲}: مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ^{۳۳} مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ^{۳۴}. و در حق کافران مکه^{۳۵} فرمود که وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ^{۳۶}

شیخ عبداللّه انصاری می گوید: مریدان پیران را در حال حیات شناسند تا بر خورند، و منکران بعد از وفات داند تا حسرت برند^{۳۷}. بایزید را در حال حیات او هزده کس بیش نشناختند چنان که از او بر خوردند، دیگران در ایذاء اوید بیضا نمودند و چون نقل کرد همه مریدگور او شدند بی فایده، از آن که از راه حس جز صورتِ بشری وی نمی بینند و به گوشش کلمات وی می شنوند. پس باید که هیچ کس را به نظر حقارت نبیند، و در باطن یک نفس از مراقبه خالی نباشد، و یقین داند که هر نفسی را بر وی حقی است و او را از هر نفسی حظی. حظ او از نفس حیات است و حق نفس بر او حضورِ باحق: اگر حظ خود بستاند و حق او نگرارد^{۳۸} ظلم کرده باشد و مستحق عقوبت بود. و از این جاست که سید الطایفه جنید بغدادی - قدس الله سرّه - فرمود که هر چه از تو گذشت قضای آن ممکن نیست، از آن که حالی نفس خود را اگر به قضای مافات صرف کنی حق این نفس ضایع کرده باشی. وَالْفَقِيرُ ابْنُ الْوَقْتِ اشارت بدین معنی است.

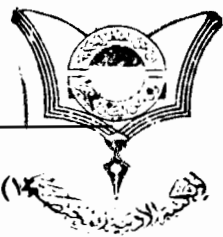
و باید که از هر هفته صوم پنجشنبه با دوشنبه و از هر ماهی ایام بیض، و شب جمعه صلوٰة تسبیح در وقت تهجد^{۳۹}، و هر روز (22B) سبعی از قرآن با تدبیر^{۴۰} بر خواند، و در وقت طلوع و غروب آفتاب در خانه خلوت روی به قبله ذکر خفی قوی فرو نگذارد، و در حال صوم فطر کند به آب، و میان مغرب و عشا به ذکر احیا کند،

که مشایخ بر آنند که زود افطار کردن و این ساعت احیا کردن^{۲۱۱} فاضلتر از روزه داشتن و این وقت به خوردن مشغول شدن. و اگر در روز صوم عزیزی التماس افطار کند، منع نکند؛ که ثواب آن بسیار است، مگر نیت نذر^{۲۱۲} کرده باشد یا قضا.

و در صبح و شام این دعا^{۲۱۳}، که مروی است از حضرت مصطفی علیه السلام، می خواند: اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک بانک انت الله^{۲۱۴} لا اله الا انت الیک القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر و ان محمداً عبدک و رسولک. اللهم ان احییتنی فی هذا الیوم. و در شام^{۲۱۵} بگوید: فی هذا اللیل فاحیننی فی صحه و عزه و عافیه من کل بلیه صوریة و معنویة و ان توفیتنی فتوفنی الیک مسلماً غیر مفتون^{۲۱۶} و ارحمتنی بالصالحین^{۲۱۷} یرحمک یا ارحم الراحمین و الحمد لله وحده والسلام علی من اتبع الهدی. (23A)

پانوشتها

- (۱) محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه مرکزی، ج ۱ ص ۵۳۷.
- (۲) دکتر محمدریاض، احوال و آثار میر سید علی همدانی باشش رساله از وی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۸۵ م.
- (۳) دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳ ص ۱۲۹۷.
- (۴) ایضاً احوال و آثار میر سید علی، ص ۶، یادآور می‌شوم، چون کلمه (رحمة الله) را در تاریخ ولادتش آورده‌اند که به حساب ابجد (۷۱۴) می‌شود، لذا اصح است.
- (۵) حافظ حسین کریمانی تبریزی، روضات الجنان و جئات الجنان، تصحیح جعفر سلطان‌قرائی، ج ۲ صص ۲۵۱-۲۵۲.
- (۶) همان کتاب، ص ۲۵۲.
- (۷) نفحات الانس، ص ۴۴۷.
- (۸) خواندمیر، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۳ صص ۵۴۲-۵۴۳.
- (۹) دکتر احسان‌الله علی استخری، اصول تصوف، ص ۲۸۷.
- (۱۰) سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، صص ۱۹۸-۱۹۹؛ دکتر عبدالحسین زرین کوب، ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۱.
- (۱۱) عبدالله قطب‌بن‌مُحیی، مکاتیب، خانقاه احمدیه شیراز ص ۱۱۶، در این جا نام سی‌ونه‌تن از بزرگان این سلسله آمده است.



(۱۲) مصباح الهدایه، مقدمه، ص ۳۰.

(۱۳) سرچشمه تصوف در ایران، ص ۷۶.

(۱۴) روضات الجنان، صص ۱۶۸، ۲۴۳، ۲۵۰.

(۱۵) سعیدنفسی، تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی، ج ۲ ص ۷۵۳.

(۱۶) احوال و آثار میر سیدعلی، ص ۷۵.

(۱۷) برای اطلاع رک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳ ص ۱۲۹۷. ذخیره الملوک تصحیح دکتر

سید محمود انواری، صص چهل و شش - چهل و هشت؛ اصول تصوف، صص ۲۹۰ - ۲۹۲.

ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، چاپ سنگی، ص ۱۰۹.

باورقی های متن

(۱) پار: ذکریه + امیریه. (۲) مر: «ریاض» ندارد. (۳) قرآن، (۴) مر: حصار + کرم. (۵) قرآن،

(۶) ۴/۵۷ کم، مر: برروح. (۷) پار: قالب معطر + مطهر، کم: معطر + مطهر. (۸) کم: اولیاء. (۹) ایاء:

وجود + او. (۱۰) مر: «بیت» ندارد. (۱۱) مر: «عالم» ندارد، کم: عالم حقیقه... (۱۲) پار، کم، مر:

احضار. (۱۳) مر: نفس. (۱۴) قرآن، (۱۵) مر: «خطاب» ندارد. (۱۶) قرآن ۱۷۲/۷. (۱۷) قرآن،

(۱۸) ۱۰۸/۲۳ پار: آثار، مر: «آلانام» ندارد. (۱۹) مر: اراده. (۲۰) قرآن، (۲۱) ۵۴/۵. (۲۲) قرآن، (۲۳) ۴۴/۴۱،

(۲۴) قرآن، (۲۵) ۳۱/۴۷. (۲۶) قرآن، (۲۷) ۷/۵۶، (۲۸) مر: «و بازی» ندارد. (۲۹) قرآن،

(۳۰) ۲۰/۵۷ قرآن، (۳۱) ۵۳/۱۲، (۳۲) ۱۴/۳، (۳۳) ۲۰/۴۶، (۳۴) ۷/۳۰، (۳۵) ۶۷/۹،

(۳۶) ۱۶/۲، (۳۷) ۲۷/۱۱ و ۲۲. (۳۸) قرآن، (۳۹) ۷۱/۴۳، (۴۰) قرآن، (۴۱) ۷۸/۲۲، (۴۲) ۳۰/۴۱، (۴۳) ۴۳/۱،

(۴۴) ۱۷/۵۳، (۴۵) ۱۲/۲۰، (۴۶) ۲۶/۵۷، (۴۷) ۴۷/۱، (۴۸) ۴۸/۱، (۴۹) ۴۹/۱، (۵۰) ۵۰/۱، (۵۱) ۵۱/۱، (۵۲) ۵۲/۱،

(۵۳) ۵۳/۱، (۵۴) ۵۴/۱، (۵۵) ۵۵/۱، (۵۶) ۵۶/۱، (۵۷) ۵۷/۱، (۵۸) ۵۸/۱، (۵۹) ۵۹/۱، (۶۰) ۶۰/۱، (۶۱) ۶۱/۱، (۶۲) ۶۲/۱،

(۶۳) ۶۳/۱، (۶۴) ۶۴/۱، (۶۵) ۶۵/۱، (۶۶) ۶۶/۱، (۶۷) ۶۷/۱، (۶۸) ۶۸/۱، (۶۹) ۶۹/۱، (۷۰) ۷۰/۱، (۷۱) ۷۱/۱،

(۷۲) ۷۲/۱، (۷۳) ۷۳/۱، (۷۴) ۷۴/۱، (۷۵) ۷۵/۱، (۷۶) ۷۶/۱، (۷۷) ۷۷/۱، (۷۸) ۷۸/۱، (۷۹) ۷۹/۱،

(۸۰) ۸۰/۱، (۸۱) ۸۱/۱، (۸۲) ۸۲/۱، (۸۳) ۸۳/۱، (۸۴) ۸۴/۱، (۸۵) ۸۵/۱، (۸۶) ۸۶/۱، (۸۷) ۸۷/۱،

(۸۸) ۸۸/۱، (۸۹) ۸۹/۱، (۹۰) ۹۰/۱، (۹۱) ۹۱/۱، (۹۲) ۹۲/۱، (۹۳) ۹۳/۱، (۹۴) ۹۴/۱، (۹۵) ۹۵/۱،

(۹۶) ۹۶/۱، (۹۷) ۹۷/۱، (۹۸) ۹۸/۱، (۹۹) ۹۹/۱، (۱۰۰) ۱۰۰/۱، (۱۰۱) ۱۰۱/۱، (۱۰۲) ۱۰۲/۱،

(۱۰۳) ۱۰۳/۱، (۱۰۴) ۱۰۴/۱، (۱۰۵) ۱۰۵/۱، (۱۰۶) ۱۰۶/۱، (۱۰۷) ۱۰۷/۱، (۱۰۸) ۱۰۸/۱، (۱۰۹) ۱۰۹/۱،

(۱۱۰) ۱۱۰/۱، (۱۱۱) ۱۱۱/۱، (۱۱۲) ۱۱۲/۱، (۱۱۳) ۱۱۳/۱، (۱۱۴) ۱۱۴/۱، (۱۱۵) ۱۱۵/۱، (۱۱۶) ۱۱۶/۱،

(۱۱۷) ۱۱۷/۱، (۱۱۸) ۱۱۸/۱، (۱۱۹) ۱۱۹/۱، (۱۲۰) ۱۲۰/۱، (۱۲۱) ۱۲۱/۱، (۱۲۲) ۱۲۲/۱، (۱۲۳) ۱۲۳/۱،

(۱۲۴) ۱۲۴/۱، (۱۲۵) ۱۲۵/۱، (۱۲۶) ۱۲۶/۱، (۱۲۷) ۱۲۷/۱، (۱۲۸) ۱۲۸/۱، (۱۲۹) ۱۲۹/۱، (۱۳۰) ۱۳۰/۱،

(۱۳۱) ۱۳۱/۱، (۱۳۲) ۱۳۲/۱، (۱۳۳) ۱۳۳/۱، (۱۳۴) ۱۳۴/۱، (۱۳۵) ۱۳۵/۱، (۱۳۶) ۱۳۶/۱، (۱۳۷) ۱۳۷/۱،

(۱۳۸) ۱۳۸/۱، (۱۳۹) ۱۳۹/۱، (۱۴۰) ۱۴۰/۱، (۱۴۱) ۱۴۱/۱، (۱۴۲) ۱۴۲/۱، (۱۴۳) ۱۴۳/۱، (۱۴۴) ۱۴۴/۱،

(۱۴۵) ۱۴۵/۱، (۱۴۶) ۱۴۶/۱، (۱۴۷) ۱۴۷/۱، (۱۴۸) ۱۴۸/۱، (۱۴۹) ۱۴۹/۱، (۱۵۰) ۱۵۰/۱، (۱۵۱) ۱۵۱/۱،

(۱۵۲) ۱۵۲/۱، (۱۵۳) ۱۵۳/۱، (۱۵۴) ۱۵۴/۱، (۱۵۵) ۱۵۵/۱، (۱۵۶) ۱۵۶/۱، (۱۵۷) ۱۵۷/۱، (۱۵۸) ۱۵۸/۱،

(۱۵۹) ۱۵۹/۱، (۱۶۰) ۱۶۰/۱، (۱۶۱) ۱۶۱/۱، (۱۶۲) ۱۶۲/۱، (۱۶۳) ۱۶۳/۱، (۱۶۴) ۱۶۴/۱، (۱۶۵) ۱۶۵/۱،

(۱۶۶) ۱۶۶/۱، (۱۶۷) ۱۶۷/۱، (۱۶۸) ۱۶۸/۱، (۱۶۹) ۱۶۹/۱، (۱۷۰) ۱۷۰/۱، (۱۷۱) ۱۷۱/۱، (۱۷۲) ۱۷۲/۱،

(۱۷۳) ۱۷۳/۱، (۱۷۴) ۱۷۴/۱، (۱۷۵) ۱۷۵/۱، (۱۷۶) ۱۷۶/۱، (۱۷۷) ۱۷۷/۱، (۱۷۸) ۱۷۸/۱، (۱۷۹) ۱۷۹/۱،

(۱۸۰) ۱۸۰/۱، (۱۸۱) ۱۸۱/۱، (۱۸۲) ۱۸۲/۱، (۱۸۳) ۱۸۳/۱، (۱۸۴) ۱۸۴/۱، (۱۸۵) ۱۸۵/۱، (۱۸۶) ۱۸۶/۱،

(۱۸۷) ۱۸۷/۱، (۱۸۸) ۱۸۸/۱، (۱۸۹) ۱۸۹/۱، (۱۹۰) ۱۹۰/۱، (۱۹۱) ۱۹۱/۱، (۱۹۲) ۱۹۲/۱، (۱۹۳) ۱۹۳/۱،

(۱۹۴) ۱۹۴/۱، (۱۹۵) ۱۹۵/۱، (۱۹۶) ۱۹۶/۱، (۱۹۷) ۱۹۷/۱، (۱۹۸) ۱۹۸/۱، (۱۹۹) ۱۹۹/۱، (۲۰۰) ۲۰۰/۱،

(۲۰۱) ۲۰۱/۱، (۲۰۲) ۲۰۲/۱، (۲۰۳) ۲۰۳/۱، (۲۰۴) ۲۰۴/۱، (۲۰۵) ۲۰۵/۱، (۲۰۶) ۲۰۶/۱، (۲۰۷) ۲۰۷/۱،

(۲۰۸) ۲۰۸/۱، (۲۰۹) ۲۰۹/۱، (۲۱۰) ۲۱۰/۱، (۲۱۱) ۲۱۱/۱، (۲۱۲) ۲۱۲/۱، (۲۱۳) ۲۱۳/۱، (۲۱۴) ۲۱۴/۱،

(۲۱۵) ۲۱۵/۱، (۲۱۶) ۲۱۶/۱، (۲۱۷) ۲۱۷/۱، (۲۱۸) ۲۱۸/۱، (۲۱۹) ۲۱۹/۱، (۲۲۰) ۲۲۰/۱، (۲۲۱) ۲۲۱/۱،

(۲۲۲) ۲۲۲/۱، (۲۲۳) ۲۲۳/۱، (۲۲۴) ۲۲۴/۱، (۲۲۵) ۲۲۵/۱، (۲۲۶) ۲۲۶/۱، (۲۲۷) ۲۲۷/۱، (۲۲۸) ۲۲۸/۱،

(۲۲۹) ۲۲۹/۱، (۲۳۰) ۲۳۰/۱، (۲۳۱) ۲۳۱/۱، (۲۳۲) ۲۳۲/۱، (۲۳۳) ۲۳۳/۱، (۲۳۴) ۲۳۴/۱، (۲۳۵) ۲۳۵/۱،

(۲۳۶) ۲۳۶/۱، (۲۳۷) ۲۳۷/۱، (۲۳۸) ۲۳۸/۱، (۲۳۹) ۲۳۹/۱، (۲۴۰) ۲۴۰/۱، (۲۴۱) ۲۴۱/۱، (۲۴۲) ۲۴۲/۱،

(۲۴۳) ۲۴۳/۱، (۲۴۴) ۲۴۴/۱، (۲۴۵) ۲۴۵/۱، (۲۴۶) ۲۴۶/۱، (۲۴۷) ۲۴۷/۱، (۲۴۸) ۲۴۸/۱، (۲۴۹) ۲۴۹/۱،

(۲۵۰) ۲۵۰/۱، (۲۵۱) ۲۵۱/۱، (۲۵۲) ۲۵۲/۱، (۲۵۳) ۲۵۳/۱، (۲۵۴) ۲۵۴/۱، (۲۵۵) ۲۵۵/۱، (۲۵۶) ۲۵۶/۱،

(۲۵۷) ۲۵۷/۱، (۲۵۸) ۲۵۸/۱، (۲۵۹) ۲۵۹/۱، (۲۶۰) ۲۶۰/۱، (۲۶۱) ۲۶۱/۱، (۲۶۲) ۲۶۲/۱، (۲۶۳) ۲۶۳/۱،

(۲۶۴) ۲۶۴/۱، (۲۶۵) ۲۶۵/۱، (۲۶۶) ۲۶۶/۱، (۲۶۷) ۲۶۷/۱، (۲۶۸) ۲۶۸/۱، (۲۶۹) ۲۶۹/۱، (۲۷۰) ۲۷۰/۱،

(۲۷۱) ۲۷۱/۱، (۲۷۲) ۲۷۲/۱، (۲۷۳) ۲۷۳/۱، (۲۷۴) ۲۷۴/۱، (۲۷۵) ۲۷۵/۱، (۲۷۶) ۲۷۶/۱، (۲۷۷) ۲۷۷/۱،

(۲۷۸) ۲۷۸/۱، (۲۷۹) ۲۷۹/۱، (۲۸۰) ۲۸۰/۱، (۲۸۱) ۲۸۱/۱، (۲۸۲) ۲۸۲/۱، (۲۸۳) ۲۸۳/۱، (۲۸۴) ۲۸۴/۱،

(۲۸۵) ۲۸۵/۱، (۲۸۶) ۲۸۶/۱، (۲۸۷) ۲۸۷/۱، (۲۸۸) ۲۸۸/۱، (۲۸۹) ۲۸۹/۱، (۲۹۰) ۲۹۰/۱، (۲۹۱) ۲۹۱/۱،

(۲۹۲) ۲۹۲/۱، (۲۹۳) ۲۹۳/۱، (۲۹۴) ۲۹۴/۱، (۲۹۵) ۲۹۵/۱، (۲۹۶) ۲۹۶/۱، (۲۹۷) ۲۹۷/۱، (۲۹۸) ۲۹۸/۱،

(۲۹۹) ۲۹۹/۱، (۳۰۰) ۳۰۰/۱، (۳۰۱) ۳۰۱/۱، (۳۰۲) ۳۰۲/۱، (۳۰۳) ۳۰۳/۱، (۳۰۴) ۳۰۴/۱، (۳۰۵) ۳۰۵/۱،

(۳۰۶) ۳۰۶/۱، (۳۰۷) ۳۰۷/۱، (۳۰۸) ۳۰۸/۱، (۳۰۹) ۳۰۹/۱، (۳۱۰) ۳۱۰/۱، (۳۱۱) ۳۱۱/۱، (۳۱۲) ۳۱۲/۱،

(۳۱۳) ۳۱۳/۱، (۳۱۴) ۳۱۴/۱، (۳۱۵) ۳۱۵/۱، (۳۱۶) ۳۱۶/۱، (۳۱۷) ۳۱۷/۱، (۳۱۸) ۳۱۸/۱، (۳۱۹) ۳۱۹/۱،

(۳۲۰) ۳۲۰/۱، (۳۲۱) ۳۲۱/۱، (۳۲۲) ۳۲۲/۱، (۳۲۳) ۳۲۳/۱، (۳۲۴) ۳۲۴/۱، (۳۲۵) ۳۲۵/۱، (۳۲۶) ۳۲۶/۱،

(۳۲۷) ۳۲۷/۱، (۳۲۸) ۳۲۸/۱، (۳۲۹) ۳۲۹/۱، (۳۳۰) ۳۳۰/۱، (۳۳۱) ۳۳۱/۱، (۳۳۲) ۳۳۲/۱، (۳۳۳) ۳۳۳/۱،

(۳۳۴) ۳۳۴/۱، (۳۳۵) ۳۳۵/۱، (۳۳۶) ۳۳۶/۱، (۳۳۷) ۳۳۷/۱، (۳۳۸) ۳۳۸/۱، (۳۳۹) ۳۳۹/۱، (۳۴۰) ۳۴۰/۱،

(۳۴۱) ۳۴۱/۱، (۳۴۲) ۳۴۲/۱، (۳۴۳) ۳۴۳/۱، (۳۴۴) ۳۴۴/۱، (۳۴۵) ۳۴۵/۱، (۳۴۶) ۳۴۶/۱، (۳۴۷) ۳۴۷/۱،

(۳۴۸) ۳۴۸/۱، (۳۴۹) ۳۴۹/۱، (۳۵۰) ۳۵۰/۱، (۳۵۱) ۳۵۱/۱، (۳۵۲) ۳۵۲/۱، (۳۵۳) ۳۵۳/۱، (۳۵۴) ۳۵۴/۱،

(۳۵۵) ۳۵۵/۱، (۳۵۶) ۳۵۶/۱، (۳۵۷) ۳۵۷/۱، (۳۵۸) ۳۵۸/۱، (۳۵۹) ۳۵۹/۱، (۳۶۰) ۳۶۰/۱، (۳۶۱) ۳۶۱/۱،

(۳۶۲) ۳۶۲/۱، (۳۶۳) ۳۶۳/۱، (۳۶۴) ۳۶۴/۱، (۳۶۵) ۳۶۵/۱، (۳۶۶) ۳۶۶/۱، (۳۶۷) ۳۶۷/۱، (۳۶۸) ۳۶۸/۱،

(۳۶۹) ۳۶۹/۱، (۳۷۰) ۳۷۰/۱، (۳۷۱) ۳۷۱/۱، (۳۷۲) ۳۷۲/۱، (۳۷۳) ۳۷۳/۱، (۳۷۴) ۳۷۴/۱، (۳۷۵) ۳۷۵/۱،

(۳۷۶) ۳۷۶/۱، (۳۷۷) ۳۷۷/۱، (۳۷۸) ۳۷۸/۱، (۳۷۹) ۳۷۹/۱، (۳۸۰) ۳۸۰/۱، (۳۸۱) ۳۸۱/۱، (۳۸۲) ۳۸۲/۱،

(۳۸۳) ۳۸۳/۱، (۳۸۴) ۳۸۴/۱، (۳۸۵) ۳۸۵/۱، (۳۸۶) ۳۸۶/۱، (۳۸۷) ۳۸۷/۱، (۳۸۸) ۳۸۸/۱، (۳۸۹) ۳۸۹/۱،

(۳۹۰) ۳۹۰/۱، (۳۹۱) ۳۹۱/۱، (۳۹۲) ۳۹۲/۱، (۳۹۳) ۳۹۳/۱، (۳۹۴) ۳۹۴/۱، (۳۹۵) ۳۹۵/۱، (۳۹۶) ۳۹۶/۱،

(۳۹۷) ۳۹۷/۱، (۳۹۸) ۳۹۸/۱، (۳۹۹) ۳۹۹/۱، (۴۰۰) ۴۰۰/۱، (۴۰۱) ۴۰۱/۱، (۴۰۲) ۴۰۲/۱، (۴۰۳) ۴۰۳/۱،

(۴۰۴) ۴۰۴/۱، (۴۰۵) ۴۰۵/۱، (۴۰۶) ۴۰۶/۱، (۴۰۷) ۴۰۷/۱، (۴۰۸) ۴۰۸/۱، (۴۰۹) ۴۰۹/۱، (۴۱۰) ۴۱۰/۱،

(۴۱۱) ۴۱۱/۱، (۴۱۲) ۴۱۲/۱، (۴۱۳) ۴۱۳/۱، (۴۱۴) ۴۱۴/۱، (۴۱۵) ۴۱۵/۱، (۴۱۶) ۴۱۶/۱، (۴۱۷) ۴۱۷/۱،

(۴۱۸) ۴۱۸/۱، (۴۱۹) ۴۱۹/۱، (۴۲۰) ۴۲۰/۱، (۴۲۱) ۴۲۱/۱، (۴۲۲) ۴۲۲/۱، (۴۲۳) ۴۲۳/۱، (۴۲۴) ۴۲۴/۱،

(۴۲۵) ۴۲۵/۱، (۴۲۶) ۴۲۶/۱، (۴۲۷) ۴۲۷/۱، (۴۲۸) ۴۲۸/۱، (۴۲۹) ۴۲۹/۱، (۴۳۰) ۴۳۰/۱، (۴۳۱) ۴۳۱/۱،

(۴۳۲) ۴۳۲/۱، (۴۳۳) ۴۳۳/۱، (۴۳۴) ۴۳۴/۱، (۴۳۵) ۴۳۵/۱، (۴۳۶) ۴۳۶/۱، (۴۳۷) ۴۳۷/۱، (۴۳۸) ۴۳۸/۱،

(۴۳۹) ۴۳۹/۱، (۴۴۰) ۴۴۰/۱، (۴۴۱) ۴۴۱/۱، (۴۴۲) ۴۴۲/۱، (۴۴۳) ۴۴۳/۱، (۴۴۴) ۴۴۴/۱، (۴۴۵) ۴۴۵/۱،

(۴۴۶) ۴۴۶/۱، (۴۴۷) ۴۴۷/۱، (۴۴۸) ۴۴۸/۱، (۴۴۹) ۴۴۹/۱، (۴۵۰) ۴۵۰/۱، (۴۵۱) ۴۵۱/۱، (۴۵۲) ۴۵۲/۱،

(۴۵۳) ۴۵۳/۱، (۴۵۴) ۴۵۴/۱، (۴۵۵) ۴۵۵/۱، (۴۵۶) ۴۵۶/۱، (۴۵۷) ۴۵۷/۱، (۴۵۸) ۴۵۸/۱، (۴۵۹) ۴۵۹/۱،

(۴۶۰) ۴۶۰/۱، (۴۶۱) ۴۶۱/۱، (۴۶۲) ۴۶۲/۱، (۴۶۳) ۴۶۳/۱، (۴۶۴) ۴۶۴/۱، (۴۶۵) ۴۶۵/۱، (۴۶۶) ۴۶۶/۱،

(۴۶۷) ۴۶۷/۱، (۴۶۸) ۴۶۸/۱، (۴۶۹) ۴۶۹/۱، (۴۷۰) ۴۷۰/۱، (۴۷۱) ۴۷۱/۱، (۴۷۲) ۴۷۲/۱، (۴۷۳) ۴۷۳/۱،

(۴۷۴) ۴۷۴/۱، (۴۷۵) ۴۷۵/۱، (۴۷۶) ۴۷۶/۱، (۴۷۷) ۴۷۷/۱، (۴۷۸) ۴۷۸/۱، (۴۷۹) ۴۷۹/۱، (۴۸۰) ۴۸۰/۱،

(۴۸۱) ۴۸۱/۱، (۴۸۲) ۴۸۲/۱، (۴۸۳) ۴۸۳/۱، (۴۸۴) ۴۸۴/۱، (۴۸۵) ۴۸۵/۱، (۴۸۶) ۴۸۶/۱، (۴۸۷) ۴۸۷/۱،

(۴۸۸) ۴۸۸/۱، (۴۸۹) ۴۸۹/۱، (۴۹۰) ۴۹۰/۱، (۴۹۱) ۴۹۱/۱، (۴۹۲) ۴۹۲/۱، (۴۹۳) ۴۹۳/۱، (۴۹۴) ۴۹۴/۱،

(۴۹۵) ۴۹۵/۱، (۴۹۶) ۴۹۶/۱، (۴۹۷) ۴۹۷/۱، (۴۹۸) ۴۹۸/۱، (۴۹۹) ۴۹۹/۱، (۵۰۰) ۵۰۰/۱، (۵۰

مر: «آن» ندارد. (۵۶) مر: «درآن» ندارد. (۵۷) ای: کم + و. (۵۸) ای: اصحاب. (۵۹) همه نسخ: به وادی. (۶۰) مر: «بربه وادی صدور» ندارد. (۶۱) کم: دنیا، مر: «ازآن» ندارد. (۶۲) مر: و مضطرب + اضطراب. (۶۳) ای، مر: شاید. (۶۴) ای: «را» ندارد. (۶۵) ای، کم، مر: سده، از نسخه پاریس تصحیح شد. (۶۶) ای: نسبت. (۶۷) مر: حیوان. (۶۸) کم، ای: است. (۶۹) قرآن، ۷۲/۳۳. (۷۰) کم، مر: و از حمل عشق حمله عرش... (۷۱ و ۷۲) قرآن ۷۲/۳۳. (۷۳) مر: از فرزندان آدم. (۷۴) ای: «حبی» ندارد. (۷۵) کم، مر: دوستی + ما. (۷۶) ای: «قدم» ندارد، مر: «ثابت قدم» ندارد. (۷۷) مر: «ایشان» ندارد. (۷۸) رک: برخی توضیحات. (۷۹) مر: «قرب» ندارد. (۸۰) ای: «فیه» ندارد. (۸۱) مر: «معلم» ندارد. (۸۲) قرآن، ۳۱/۲. (۸۳) مر: لوح. (۸۴) قرآن، ۵۳/۴۱. (۸۵) کم، مر: مفتی. (۸۶ و ۸۷) قرآن، ۲۹/۸، ای: بخشی از این آیه افتادگی دارد. (۸۸) مر: «علم» ندارد. (۸۹) رک: برخی توضیحات. (۹۰) ای: کتابی. (۹۱) پار: صحیفه + اعمال. (۹۲) از نسخه پارس نقل شد، ای: شعر (۹۳) ای: بیا و عشق، کم: بیاد عشق. (۹۴) مر: آنت + درمعنی. (۹۵) مر: «ای عزیز» ندارد. (۹۶) مر: آزاد + نگر دی، ای: آزاد + نیابی. (۹۷) ای: همه + نگر. (۹۸) سایر نسخ: بر. (۹۹) ای: این بیت را ندارد. (۱۰۰) مر: «سر» ندارد. (۱۰۱) مر: «امان» ندارد. (۱۰۲) ای: «دل» ندارد. (۱۰۳) مر: «مونس» ندارد. (۱۰۴) پار، مر: این جمله دعایی را ندارد. (۱۰۵) پار، مر: جزویات. (۱۰۶) مر: نور. (۱۰۷) مر: «ای عزیز» ندارد. (۱۰۸) مر: معنی. (۱۰۹) مر: «رسول» ندارد. (۱۱۰) ظاهر اَصِفَت است بمعنی کامل، بزرگ، ای، کم: کَلِم (جمع) کلمه، مر: این کلمه را ندارد. (۱۱۱) قرآن، ۴۴/۱۷. (۱۱۲) قرآن، ۲۷/۳۱. (۱۱۳) مر: «ای عزیز» ندارد. (۱۱۴) قرآن، ۱۰۳/۶. (۱۱۵) قرآن، ۱۱۰/۲۰. (۱۱۶) پار، مر: بخشد. (۱۱۷) رک: فهرست تمثیلات. (۱۱۸) پار، مر: مطالع. (۱۱۹) قرآن، ۱۶۴/۳۷. (۱۲۰) مر: «دیگر» ندارد. (۱۲۱) مر: «کار، بازار، رخسار، دیدار، گرفتار + دگر». (۱۲۲) مر: «ای عزیز» ندارد. (۱۲۳) ای: اشارتی، مر: اشارت. (۱۲۴) کم: از «مقامی و اهل هر مقام... حظ هر» افتادگی دارد. (۱۲۵) مر: از آن آیتی... (۱۲۶) قرآن، ۱۶۴/۲. (۱۲۷) قرآن، ۱۸/۳. مر: تسقی. (۱۲۸) قرآن، ۴/۱۳. (۱۲۹) قرآن، ۳۲/۳۵. (۱۳۰) مر: این دو جمله برعکس آمده است. (۱۳۱) ای: از «واریاب...»

نوریقین» افتادگی داشت که از سایر نسخ عکسی افزوده شد (۱۳۲) قرآن، ۷۲/۳۳. (۱۳۳) قرآن، ۱۷۲/۷. (۱۳۴) مر: «به تعبیق» ندارد. (۱۳۵) مر: اسرار+و. (۱۳۶) مر: وعاء+جوارح. (۱۳۷) مر: مطالع+طلعت. (۱۳۸) مر: به+بوی. (۱۳۹) مر: «ذاتی» ندارد. (۱۴۰) پار: آثار منتج، از سایر نسخ عکسی اصلاح شد. (۱۴۱) مر: «ایقان» ندارد. (۱۴۲) رم: برخی توضیحات (۱۴۳) مر: «ابلیسی» ندارد. (۱۴۴) مر: به سیر. (۱۴۵) مر: «نی». (۱۴۶) پار: نه بدنیک. (۱۴۷) ای: نیست جز بادی... (۱۴۸) مر: «علاق» ندارد. (۱۴۹) مر: «یعملها» ندارد. (۱۵۰) مر: یوزن. (۱۵۱) مر: «یعملها» ندارد. (۱۵۲) مر: «والارضون السبع» ندارد. (۱۵۳) سایر نسخ عکسی: محشر. (۱۵۴) مر: «کبری» ندارد. (۱۵۵) مر: «منهی» ندارد. (۱۵۶) قرآن، ۲۰۵/۷. (۱۵۷) قرآن، ۱۱۰/۱۷. (۱۵۸) قرآن، ۵۵/۷. (۱۵۹) قرآن، ۲/۴۹. (۱۶۰) رک: فهرست احادیث. (۱۶۱) مر: کند. (۱۶۲) پار: قریباً سمیعاً. (۱۶۳) رک: فهرست احادیث. (۱۶۴) مر: «عقلی» ندارد. (۱۶۵) مر: تاریک و تنگ. (۱۶۶) مر: دور. (۱۶۷) مر: بگشاید. (۱۶۸) مر: دور+تر. (۱۶۹) مر: نزدیک+تر. (۱۷۰) مر: دارد. (۱۷۱) مر: «می یابد» ندارد. (۱۷۲) رک: برخی توضیحات. (۱۷۳) رک: برخی توضیحات. (۱۷۴) ای: آن. (۱۷۵) مر: جهد+تمام. (۱۷۶) پار: مر: جد+بلیغ. (۱۷۷) ای: بسین؛ پار: لبین؛ مر: جمله+پیشین. از نسخه «کم» تصحیح شد. (۱۷۸) قرآن، ۶۹/۲۹. (۱۷۹) مر: مجرای. (۱۸۰) پار: خیابت+کذب، کم: خیانت و کذب، مر: جنایت+کذب. (۱۸۱) مر: ذکر حروف. (۱۸۲) مر: نسخه. (۱۸۳) قرآن، ۲۲۲/۲. (۱۸۴) قرآن، ۱۵۹/۳. فقط در نسخه «مر» جای باب دوم و سوم عوض شده است. (۱۸۵) ای: سیوم. (۱۸۶) قرآن، ۲۲۲/۲. (۱۸۷) قرآن، ۹/۴۹. (۱۸۸) مر: اول باب. (۱۸۹) ای: «است» ندارد. (۱۹۰) مر: رنگ. (۱۹۱) فقط در نسخه «مر» جای باب دوم و سوم عوض شده است. (۱۹۲) مر: حواس. (۱۹۳ و ۱۹۴) ای: خاطر. (۱۹۵) مر: با. (۱۹۶) مر: «وی» ندارد. (۱۹۷) قرآن، ۲۹/۵۳. (۱۹۸) قرآن، ۲۸/۱۸. (۱۹۹) پار: قبایی+لا یعرفهم. (۲۰۰) مر: صفات. (۲۰۱) ای: دیده+ودل. (۲۰۲) مر: «ومی گفتند» ندارد. (۲۰۳) مر: یاکل+و یتمتع. (۲۰۴) قرآن، ۳۳/۲۳. (۲۰۵) ای: «مکه» ندارد. (۲۰۶) قرآن، ۱۹۸/۷. (۲۰۷) مر: برند. با این که همه نسخ «خورند» مضبوط است، اما ظاهراً همین صورت، دلپذیرتر است. (۲۰۸) همه

نسخ: نگذارد. ۲۰۹) مر: وقت + خفتن. ۲۱۰) مر: «باتدبیر» ندارد. ۲۱۱) مر: از «و این... کردن»
ندارد. ۲۱۲) مر: «نذر» ندارد. ۲۱۳) مر: «دعایی که». ۲۱۴) مر: «الله + الذی». ۲۱۵) پار:
«شب». ۲۱۶) مر: «مغبون». ۲۱۷) مر: بصالحین + رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین آمین.

توضیحات

ص ۱ خطاب آست... یکی از مواردی که در شعر فارسی مضمون این آیه شریفه به تصویر کشیده شده است، در منطق الطیر عطار می باشد که می گوید:

خه خه ای دَر آج معراج الست دیده بر فرق بلی تاج الست
چون الست عشق بشنودی بجان از بلی نفس بیزاری ستان

(ص ۴۰، چاپ دکتر مشکور)

مفسرین در تفسیر این آیه اختلاف دارند. جهت اطلاع رک: (کشف الاسرار، ج ۳ صص ۷۸۶-۷۹۵-۷۹۶. تفسیر امام فخر رازی، ج ۴ ص ۴۵۷. مجمع البیان، ج ۲ ص ۴۹۶).

ص ۱ یُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ... بزعم اغلب مفسرین پیشگوییست که در حق اصحاب رده نازل شده است (تفسیر ابن عباس، ص ۹۶) یا (تفسیر ابو الفتوح رازی) ذیل همین آیه شریفه. مولانا جلال الدین مولوی می گوید:

میل و عشق آن شرف هم سوی جان زین یحِب را و یحِبُّون را بدان

(ج ۳ ص ۲۵۴، مثنوی چاپ نیکلسون)

چون یحِبُّون بخواندی در نبی با یحِبُّهم قرین در مطلبی

(ج ۵ ص ۱۳۹، همان مأخذ)

«... زیرا که اقبال محبوب به محب، سر تمام مُرادات است. باش تا آیه یُحِبُّهُمْ و یُحِبُّونَهُ سر خود را با تو گوید تا از احوال عشاق الهی باخبر گردی.» (مناهیج - الانوار المعرفه، صص ۴۲۱-۴۲۲).

ص ۲ یا دنیا مُرّی علی... مؤلف این رساله شرحی در همین باب خود داده

است (ص ۱۷) اما در غالب مآخذ و کتب صوفیه که به عنوان حدیث نقل شده است، بصورت فوق ندیدم و آنچه هست: *أُولَئِئِی تَخْتَقِبَابِی لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِی*:

(مصباح الهدایه، ص ۴۱۶، کشف المحجوب، ص ۷۰، مرصاد العباد، ص ۷۱۳).

ص ۲ *مَا زَاغَ الْبَصَرُ... قُطْبُ الدِّین... الْعَبَادِیْ هُمْ* با اشاره به این آیه شریفه،

اشارتی به رؤیت دل کرده است. (التصفیه فی احوال المتصوفه، ص ۲۱۷، چاپ دکتر یوسفی. کشف المحجوب هجویری، صص ۴۸۰-۴۸۱).

ص ۳ *فَاخْلَعْ... ذَکَرِ* این نکته در کتب صوفیه - که خداوند خطاب به حضرت

موسی می فرماید: *برکش نعلین خود را - بیان کننده تجرید است. یعنی خود را از مشاهده شواهد فارغ کردن و برای این حالت سه درجه در نظر گرفته اند: عین کشف، عین جمع، خلاصی یافتن... (منازل السائرین، چاپ دکتر روان فرهادی، ص ۲۲۵).*

ص ۳ *لَوْ صَلَّی الْعَبْدُ صَلَوةً... مَضْمُونُش* نزدیک است با احادیث دیگری که

از رسول خدا (ص) نقل شده است از آنجمله: *الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ* و یا: *حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ*.

ص ۴ دو گیتی رانجوید هر که... همانطور که در ویژگیهای سبکی، پیرامون

آثار میرسیدعلی در مقاله جداگانه یادآور شده ام، علاوه بر ذکر سروده های خود، از آثار گویندگانی چون عطار، سنائی، سعدی و... بهره برده است. برای نمونه این ابیات را بطور پراکنده در کتاب اسرارنامه عطار ملاحظه فرمایید. (اسرارنامه، ص ۵۳ به بعد، چاپ دکتر گوهرین).

ص ۴-۵ روایتی میرسیدعلی از رسول خدا (ص) نقل کرده است که ایشان

روزی به یکی از صحابه فرمودند... ابو حامد محمد غزالی می نویسد: «و ابوهریره روایت کرد که پیغامبر - علیه السلام - گفت *يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَلَا أُرِيكَ الدُّنْيَا جَمِيعًا يَمَانِيهَا؟...* و در پایان آمده است: *فَمَنْ كَانَ بِأَكْيَافِ الدُّنْيَا فَلْيَبْكِي*. که ترجمه: هر که خواهد که بر اهل... (احیاء علوم الدین، ج ۳ صص ۲۰۲-۲۰۳، چاپ بیروت).

ص ۵ اینست نعمت... کلمه اینست بکسر اول و سکون دوم و سوم، یعنی تو را از

این، چنان که گویند: اینت می‌رسد یعنی ترا این می‌رسد. و از ادات تعجب است که به هنگام تحسین، تعجب، نفرت، ملامت، تأسف آورده می‌شود. نظیر: خوشا، به‌به و... اما استعمال این کلمه در لهجه هروی و خراسانی در موارد تعجب دیده نشده است و در اغلب متون فارسی وجود دارد (تاریخ بیهقی، ص ۱۹۲، چاپ دکتر قیاض. چهارمقاله نظامی، ص ۴۱، چاپ دکتر معین).

ص ۷ اِذَا ارَادَ اللّٰهَ... با اندک تغییری در (احیاء علوم الدّین غزالی، ج ۴ ص ۱۹۳) آمده است. اما سُبکی در نقدی که بر احادیث منقول در احیاء دارد، در باب این حدیث بحث کرده آن را در شمار احادیثی آورده که سندی از برای آن نیافته است. در کتب صوفیه تمثّل بدان بسیار دیده می‌شود. (طبقات الشافعیّه، ج ۶، صص ۳۷۱-۳۷۶. کشف المحجوب، ص ۲۴۷. کشف الاسرار، ج ۹ ص ۲۹. اسرار التوحید، ص ۳۱۰، چاپ دکتر شفیعی کدکنی).

ص ۷ اوّل مقام المريد... مؤلف روضات به نقل از هجویری می‌گوید که: «شیخ علی رودباری رحمه الله گفته که: المريد لا يريد لنفسه الا ما اراد الله له، والمراد لا يريد من الكونين شيئاً غيره. یعنی مريد آن بود که نخواهد هیچ چیز را از برای خود مگر آن که حق تعالی او را خواسته باشد و مراد آن باشد که هیچ چیز نخواهد از کونین بغیر حق... (روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۲ ص ۳۵۲).

ص ۷ اَسْتَفْتِ قَلْبَكَ... این حدیث را در کتبی که در دسترس بود، بدین صورت ندیدم. اما سیوطی چنین نقل کرده است: اَسْتَفْتِ نَفْسَكَ وَاِنْ اُفْتَاكَ الْمَفْتُونَ. (الجامع الصغير، ج ۱ ص ۱۵۱).

ص ۷ علامه المريدان... «شرط مريد آن بود که اندر وی سه چیز موجود باشد: یکی خواب وی بجز غلبه نباشد و سخنش جز به ضرورت نبود و خوردنش بجز فاقه نه، و نزدیک بعضی فاقه دوشبانروز بود و به نزدیک بعضی سه شبانروز و...» (کشف المحجوب، ص ۴۲۰)

ص ۸ در این ره هر که او... از سروده‌های میرسیدعلی همدانی است که با حذف دوبیت از اصل آن، در این جا آورده است. رک (احوال و آثار و اشعار

میرسیدعلی، صص ۴۴۸-۴۴۹، چاپ دکتر محمد ریاض).

ص ۱۰ التوحید معو آثار... رک: (اللمع ابی نصر سراج، ص ۳۱، چاپ نیکلسون).

ص ۱۱ لایعمل عطایاهم... از امثال است، اما در مجمع الامثال میدانی، فراند اللال فی مجمع الامثال شیخ ابراهیم طرابلسی ندیدم.

ص ۱۳ عرفه من... از گفتار بزرگان است و در نسخه پاریس، کتابخانه ملی ((اهله)) محو است.

ص ۱۴ در باب «ذکر» که اساس این رساله است با تقسیماتی، مؤلف دیدگاههای خود را ترسیم کرده، اما اشارتی کوتاه در تعریف و تأثیر مجرد آن ضرور بنظر می رسد. «حقیقت ذکر آن است که هر چه جز مذکور است در ذکر فراموش کنی.» (شرح التعریف، ص ۱۳۲۷، چاپ محمد روشن)، «ذکر خلاف نسیان، نور مؤمن و جلای صدر و استیلای مذکور بر قلب است» (فرهنگ مصطلحات عرفانی، دکتر سجادی)، «ذکر افضل از دعاست.» (مناهج الانوار، ص ۴۱۹).

ص ۱۴ کُلُّ حَسَنَةٍ یَعْمَلُهَا... حضرت ثامن الائمه - علیه السلام - در آخر حدیث شریف «سلسله الذهب» فرمودند: کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی: بشرطها و شروطها و انا من شروطها. (مکاتیب عبدالله قطب بن محیی، ص ۱۰۰۵-۴۲/۱۱۶۰. مناهج انوار المعرفه فی شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص ۱۸۳).

ص ۱۵ خیر الذکر الخفی... رک (الجامع الصغیر، ج ۱ ص ۶۱۹. مصنفات فارسی علاء الدوله سمنانی، ص ۹۳، چاپ مایل هروی) ضمناً در (مجمع الامثال میدانی، ج ۲ ص ۲۴۸) بهمین صورت آمده است.

ص ۱۵ اربعوا بانفسکم... «روی ان رسول الله کان من غزاة، فأشر فواعلی واد، فجعل الناس یهللون ویکبرون ویرفعون أصواتهم. فقال علیه السلام: یا ایها الناس اربعوا علی أنفسکم اما انکم لا تدعون أصم ولا غائباً، واما تدعون سميعاً قريباً معکم.» (عدة الداعی، تألیف ابن فهد حلی، ص ۱۹۰، چاپ تبریز) به نقل از حواشی روضات.

ص ۱۶ والظاهر عنوان... در حکم امثال است و تا آنجا که بخاطر داریم، این جمله منسوب به بقراط طبیب یونانی است. اما «معنی این سخن آن است که مشایخ این طایفه مریدان خویش را به فعل دعوت کردند نه به قول، تا هر که با ایشان صحبت کردی همه راستی دیدی، همان آموختی و همان خوی کردی... و راستی ظاهر، نشان درستی باطن است. هر چند باطن درست تر، ظاهر راست تر. چنین گفته اند: من کان له باطن صحیح کان له ظاهر ملیح» (شرح التقرّف، ص ۱۰۰، چاپ محمد روشن) و در (فیه مافیه، ص ۱۴۹، چاپ شادروان فروزانفر) در این باب نکته ظریفی وجود دارد، و در (آداب الصوفیه، نجم الدین کبری، ص ۲۷، چاپ قاسمی)، آمده: «و شیخ الاسلام عبدالله انصاری گفته است: دود از آتش خبر دهد و گردباد از باد و ظاهر از باطن حکایت کند و شاگرد از استاد روایت می کند.»

أنا جلیس من... مولانا جلال الدین مولوی می نویسد: «چه جای این است بلکه با حق همنشین است که أنا جلیس من ذکر کنی اگر حق همنشین او نبودی، در دل او شوق حق نبودی هرگز بوی گل بی گل نباشد، هرگز بوی مشک بی مشک نباشد» (فیه مافیه، ص ۱۸۴)

استاد فروزانفر در تعلیقات نوشته اند: «حدیث قدسی است و تمام آن مطابق نقل غزالی چنین است: قال موسی علیه السلام یا رب اقرب انت فانا جیک ام بعید فانادیک فقال انا جلیس من ذکر کنی. (احیاء علوم الدین، ج ۲ ص ۱۴۱)، نیز رجوع کنید به (اتخاف السادة المتقین، ج ۶ ص ۲۸۷)، که وجوه و طرق مختلفه روایت این حدیث را نقل می کند» ایضاً (روح الارواح، سمعانی، ص ۶۷۸، چاپ نجیب مایل هروی).

ص ۱۸ الفقیر ابن... در کتب صوفیه غالباً الصوفی ابن الوقت مضبوط است. وقت در نظر صوفی حال حاضر است نه ماضی و نه مستقبل، و چون صوفی (= فقیر) با حال موجود زنده است او را «ابن الوقت» گویند. [«پیر طریقت مرید خود را گفت: دی از تو گذشت بنادانی و دریافتن فردا نمی دانی! امروز به غنیمت دار که در آنی و عمل می توانی، تا فردات نبود پشیمانی... گفته عزیزانست که:

«الصوفی ابن الوقت» [کشف الاسرار ج ۱۰، ص ۴۳۲]. «و از روی حقیقت زمان وقت است، چون وقت آمد روز و شب یکسان باشد که: «الوقت سیف قاطع» چون وقت در آمد نباید که شمشیر بر هر چه آید ببرد و بگذرد و همچنین گفته اند: «الصوفی مع الوقت»]. (آداب الصوفیه، نجم الدین کبری، ص ۳۶، به اهتمام قاسمی. ایضاً اللمع، ص ۳۴۲، چاپ نیکلسون).

فهرست آیات قرآن کریم

الف

ز

۲ زین الناس حب

س

۷ سنريهم اياتنا

ش

۱۲ شهد الله انه

۶ فابين ان يحملنها

۳ فاخلع نعليك

۱۷ فاعرض عن من

۲ فماريحت تجارتهم

۲ فممنهم ظالم

۲ في مقعد صدق

۲ فيها ما تشتهي

ق

۱ قال اخسوا فيها

۲ قالوا بلى

ل

۱۴ لا اله الا الله

۱۱ لا تدركه الابصار

۲ لاجرم انهم في الاخرة

۱ لم يكن شيئاً

۱۴ ادعور بكم

۲ اذهبتم

۱ الست

۱۳ الست بربكم

۱۶ ان الله يحب المتطهرين

۱۶ ان الله يحب المتوكلين

۱۶ ان الله يحب التوابين

۱۶ ان الله يحب المقسطين

۲ ان النفس لامارة

۷ ان تتقوا الله يجعل

۱ ان شيئاً يذهبكم

۶ انا عرضنا الامانة

۲ انما الحيوۃ الدنيا

۲ اولئك الذين خسروا

۲ اولئك ينادون

ت

۲ تنزىل عليهم

ث

۱۲ ثم اورثنا الكتاب

ذ

۳ ذلك فضل الله

١٢	يسقى بماءٍ واحدٍ	٢	ما زاع البصر
٢	يعلمون ظاهراً	٢	ما هذا الا بشر مثلكم
	فهرست احاديث، اخبار، تمثيلات، گفتار بزرگان	١٨	
	الف	ن	
		٢	نسوا الله
٧	اذا اراد الله...		
١٥	بعوا بانفسكم فانكم...	و	
٧	استفت قلبك وإن افتوك.		
٧	استفت نفسك وإن..	١٤	واذكر ربك في نفسك
١٦	انا جليس من..	١٧	واصبر نفسك مع الذين
٦	اوحى الله تعالى الى داود...	١٦	والذين جاهدوا
٧	اول مقام المرید...	١٢	والهكم اله
		١١	وان من شئ
	ت	١٨	وتربهم ينظرون
١٠	التوحيد محو آثار...	٢	وجاهدوا في الله
٩	التوحيد هو افراد القدم ..	٦	وحملها الانسان
	خ	٧	وعلم آدم الاسماء
		٢	وكنتم ازواجاً
١٥	خير الذكر الخفي...	١٥	ولا تجهز بصلوتك
		١١	ولا يحيطون به
	ع	٢	ولنبلوكم حتى
١٣	عرفه من هو اهله.	١١	ولو ان ما في الارض
٧	علامة المرید ان يكون...	١١	وما ميتا الا
		١	وهو معكم
	ک	ی	
١٤	كل حسنة يعملها...	١٢	يا ايها الذين امنوا
		١	يحبهم و

۱۲	اذکار	ل	
۱	ارواح	۱۱	لا يحمل عطایاهم...
۱	ازهار	۷	لا یكون المرید مریدا...
۸	اسرار قدم	۳	لو صلی العبد صلوۃ...
۲	اشقیاء		
۹	اشواق		
۴	اضطراب	م	
۱۲	اطفال طریقت	۷	المرید الصادق...
۸	اعراض کردن		
۱۷	اغیار	و	
۱۸	افطار کردن	۱۶	والظاهر عنوان...
۹	اقصی آمال	۱۸	والفقیر ابن الوقت.
۱۱	السنه		
۴	الواح	ی	
۳	الوان		
۱۰	انگاشتن	۲	یا دنیا مزی علی اولیایی...
۳	اوجاع		
۲	اودیه		برخی از لغات و ترکیبات
۱۷	اوساخ	۶	آتش عشق
۵	اوطان	۱	آنام
۱۷	اولیای حق	۹	آرام دل
۱۵	اهل حضور	۴	آلودن (نیالاید)
۵	اهل دنیا	۴	آویزش
۱۸	ایام بیض	۴	آینه دل
۱۸	ایذاء		
۱۳	ایقان	الف	
۵	ایننت		
۱۰	بازیافتن	۱	انمار
۶	باطن طاهر	۱۸	احیا کردن
۲	باقیات	۱۵	ادب ظاهر

۱۸	تسبیح	۱۰	بحر وحدت
۱۲	تسقیه	۱۱	بدایت
۳	تصوّراتِ مظلّمه	۹	بَلَو (آغاز)
۱۵	تَضَرّع	۱۰	برداشتن
۱۳	تعبیق	۲	بر ذمّت
۴	تعطش	۵	بر زدن (بانگ -)
۸	تفریدِ باطن	۱۱	بر کشیده
۱۳	تلّهَب	۹	بستانِ تقوا
۱۶	تنبیه	۷	بستانِ دل
۱۱	تنزیلِ ربّانی	۱۵	بطر
۱۸	تهجّد	۴	بوادی
۷	تیهِ غفلت	۷	بواعثِ رحمت
		۶	بودن (صادق -)
		۶	بومِ صفّتان
	ج		
۱۶	جاری شدن (بر زبان -)		
۴	جریده		پ
۶	جریدهٔ دوستان	۴	پالودن
۴	جمالِ حضرت	۱۳	پخته (در مقابل خام)
۲	جناح	۹	پذیرفتن (نقش -)
۳	جواذب	۹	پَرکار
۱۳	جوارح	۸	پشت کردن (= برگشتن)
۱۳	جوارحِ اعضا	۱۱	پویدن
۱۴	جهر		
			ت
	ح		
		۷	تاییدن (آفتاب -)
۱۲	حاجبان	۱۴	تأدیب
۱۵	حاشه	۸	تجریدِ ظاهر
۷	حاصل شدن	۱۵	تحیّط
۱۵	حبسیِ حواس	۳	تریاقِ محبت

۸	دریای فنا	۱۵	حبطه
۱۶	دریچه گوش	۱	حدائق
۱۷	دم‌زدن	۲	حدوث
۲	دواعی	۲	حرمان
۱۸	دیده دل	۱۲	حشر
		۵	حصول
ذ		۱۲	حظ
		۲	حظایر
۹	ذروه	۱۰	حظوظ
۱۵	ذکر خفی	۶	حمل عرش
۱۲	ذکر مختار		
		خ	
ر			
۱۰	رخِ الفت	۱۰	خاشاکِ حدوث
۱۸	رقمِ حرمان	۱۷	خبایت
۳	رقوم	۲	خسران
۱۳	روایح	۱۵	خشوع
۱	ریاح	۱۵	خضوع
۳، ۱	ریاض	۱۲	خطوات
		۳	خوافظ
ز		۷	خوافظ غیرت
		د	
۲	زاکیه		
۲	زینّه	۱۶	دادن (دست -)
		۱۸	داغِ خسران
س		۲	دامنِ همت
۳	ساحاتِ لاهوت	۳	داروخانه
۶	ساحتِ دل	۸	درباختن (= از دست دادن)
۷	سالکان	۲	درباختن (جان -)
۶	سایه همای	۳	در نور دیدن

		۶	سباع
	ط	۳	سبحات
۲	طایر	۴	سحابِ کرم
۱۳	طوالع	۶	سرایرده
۲	طیبه	۵	سرگین‌دان
		۱۳	سریر
	ظ	۲	سعدا
		۱۶	سلوک
۱	ظلمت آباد	۱۳	سویدا
	ع		ش
۳	عالمِ ناسوت	۹	شجرهٔ ارادت
۱۵	عُجب	۴	شرابِ الفت
۱۴	عرش و فرش	۱	شموس
۹	عقبات	۸، ۳	شواغل
۱۷	عقلِ خام	۱۳	شهرِ بدن
۱۲	علمای ظاهر	۱۳	شهر وجود
۱	عواصف	۱۷	شیخ
۱۴	عوايق		
۲	عهد		ص
	غ	۳	صافی
		۷	صبحِ سعادت
۴	غبارِ غفلت	۱۲	صحرای عقول
۱۵	غزا	۷	صحرای وجود
۲	غوایل	۱۰	صحرای هویت
		۲	صفوف
	ف	۱۷	صمت
۱۱	فاطرِ کاینات	۱۷	صوم

		۱۳	فراسوختن
		۱۸	فرو گذاشتن
ل		۱۸	فطر
۹	لامکان		
۸	لاونعم		ق
۱۲	لمعه		
۱۳	لوامع	۷	قبا ب
۱۳	لوايح	۱۲	قداحه
۱۰	لوٹ	۲	قرب
۹	لوح دل	۱۷	قسط
		۱	قضا و قدر
		۱۸	قضای مافات
۲		۶	قطانِ اوطان
۳	ماکولات	۱۴	قطعِ علايق
۲	مألوف	۱۱	قلوبِ کَمَل
۵	مباهات	۹	قله قاف
۲	مشور	۲	قوافل
۷	مشر		
۱۳	مجمرِ دل		ک
۷	محاذنه		
۱۴	محسوبات	۱۱	کنمِ عدم
۲	محکّ	۱۸	کردن (صرف-)
۹	محکّ نقد	۱۸	کردن (ضایع)
۲	محن	۶	کردن (طواف-)
۱۵	مخاطبه	۶	کردن (وحی-)
۱۵	مخبط	۹	کون و مکان
۷	مراقی		ک
۷	مرده دلان		
۱۸	مروی	۵	گرفتن (دست-)
۹	مرهمِ ریش	۱۰	گم شدن

۸	نامحرمان	۶	مستحق
۴	نانماز	۵	مسجودی ملائکه
۶	نایره	۱۶	مشایخ
۵	نجنس آلود	۳	مشتهیات
۵	نعمت خواره	۱۲	مشرب
۲	نعیم	۱۲	مشرقی عنایت
۲، ۱	نفوس	۱۵	مشغله
۴	نقاشان قضا و قدر	۳	مضیق
۲	نقود	۳	مطالع
۱۶	نگاه داشتن	۱۷	مطهر
۵	نمودن	۷	مفتاح
۱۲	نمودن (التفات -)	۱۳	منفصح
۹	نور جبین	۱۷	مقادیر
۵	نور یقین	۱۶	مقبولان
۱۴	نهای توحید	۲	مقتصدان
		۲	مقربان
	و	۱۶	ملاهی
		۱۶	ملوث
۵	واله	۱۶	مناهی
۹	وتقی	۱۴	منجل
۷	و عای وجود	۳	مندفع
		۱۳	مودع
	ه	۳	موهوم
۶	هاجره	۹	مهدی راه
۲	هاویه	۴	مهندسان
۴	هرج	۷	مهوس
۶	همای محبت	۱۲	میه
۲	هموم		
۶	هودج		ن

هیت

۳

ی

یاد آوردن

۱۰

یارستن

۸

ید بیضا

۱۸

ینبوع

۱۲

فهرست دعاها و جمله‌های دعایی

- اللهم انی اشهدک و... ۱۹
 ان شاء الله تعالی ۱۶
 جلّ و علا ۱۷
 رحمة الله علیه ۹-۷-۶
 صلعم ۱
 علیه السلام ۱۸-۱۶-۱۵-۱۴-۴
 علیهم السلام ۱۸
 قدس الله سرّه ۱۸-۱۷
 قدس سرّه ۹-۷

فهرست اشعار

- ای تو را در هر دلی کاری دگر ۱۲
 تو در او گم شو که توحید این بود ۱۰
 تو را تا جان بود جانان نباشد ۹
 در این ره هر که او ثابت قدم نیست ۸
 دو گیتی را انجوید هر که مردست ۴
 عارفی روزی به راهی می گذشت ۵
 هست این سرّ هر زمان پوشیده‌تر ۱۳

شرح اسماء رجال

ابوبکر کتانی: [محمد بن علی بن جعفر] از مشاهیر فضلا و عرفای قرن سوم هجری است و از یاران جنید بغدادی و ابوسعید خراز و ابوالحسن نوری بوده است. وی به سال ۳۲۲ و بقولی ۳۲۸ در طرسوس وفات یافت. طرائق الحقایق، ج ۳ ص ۴۲۲، حلیۃ الاولیاء، ج ۱۰ ص ۳۵۷، صفة الصفوة، ج ۲ ص ۲۵۷، شذرات الذهب، ج ۳ ص ۳۲۵).

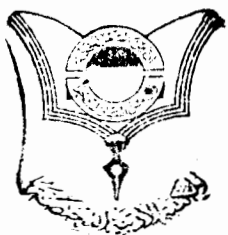
ابوبکر واسطی: [محمد بن موسی] از عرفا و دانشمندان بزرگ قرن چهارم است. زادگاهش در خراسان بود اما مردم مرو به حکم لطافت طبع و نیکوسیرتی او را گرامی داشتند و در آن سرزمین اقامت گزید و از حضر جنید بهره‌ها برد. (کشف المحجوب، صص ۱۹۴-۱۹۵، رساله قشیریه، ص ۲۴، مصباح الهدایه، ص ۸۸).

شیخ ابوالحسن خرقانی: [علی بن جعفر ابوالحسن] از صوفیان و زهاد معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. وی معاصر ابوسعید ابوالخیر و خواجه عبداللّه انصاری بوده است. صوفیان از کتاب نورالعلوم او، اقوال بسیاری نقل کرده‌اند. (منتخب نورالعلوم، مقدمه استاد مجتبی مینوی، نفحات الانس، ص ۲۹۸، مصباح الهدایه، ص ۲۲، تذکرة الاولیاء، ص ۶۶۱ به بعد)

ابوعلی رودباری: [احمد بن محمد بن قاسم] اصلش از بغداد و مقیم مصر بود، در فقه و حدیث و تصوف دست داشت و صحبت جنید و نوری و ابن جلاء و دیگر مشایخ را درک کرد و اهل بغداد بقولی حضرت او را خاضع بودند. وی بسال ۳۲۲ یا ۳۲۳ هجری درگذشت. (مصباح الهدایه، ص ۲۴۳، طرائق الحقایق، ج ۱ ص ۴۵۸، تذکرة الاولیاء ص ۸۸۲).

ابومحمد رویم: [ابومحمد رویم بن احمد بن یزید البغدادی] از بزرگان مشایخ قرن سوم هجری است که هجویری صاحب کشف المحجوب، کتابی به نام غلط الواجدین بدو نسبت داده است. وی در فقه شاگرد داوود اصفهانی بوده است و بسال ۳۰۳

هجری وفات یافته است (طبقات الصوفیه، ص ۳۵۴، نفحات الانس، ص ۲۶۵، حلیه الاولیاء، ج ۱۰ ص ۲۹۱، صفة الصوفیة، ج ۲ ص ۲۵۰، تذکرة الاولیاء، ص ۴۸۴) بایزید بسطامی: [ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان] بزرگ مکتب و سلسله طیفوریه. از پیران طریقت است و صاحب مجاهدات و کرامات بود و از عارفان نامبردار قرن سوم هجری محسوب می شود که به روایت ابن الجوزی در سال ۲۶۱ در سن هفتاد و سه سالگی در گذشت و قرن ها پس از مرگش، دل سوختگان از راه دور به زیارت آرامگاهش رهسپار بسطام می شدند. وی پیرو «سکر» که قطب مخالف جنید که پیشوای «صحو» است بشمار می آید. (وفیات الاعیان، ج ۲ ص ۲۱۳، طبقات الصوفیه، ص ۶۷، تذکرة الاولیاء، ص ۱۶۰، حلیه الاولیاء، ج ۱۰ ص ۳۳) جنید بغدادی: [ابو القاسم جنید بن محمد] اصلش از نهاوند است و در عراق زاده و بالیده است، از عرفای بنام قرن سوم هجری و بزرگ سلسله جنیدیه است. وی خواهرزاده سری سقطی می باشد که هر دو در کنار یکدیگر در شونیزیه مدفونند. مذهب «صحو» در تصوف بدو منسوب است که در برابر طیفوریان که به «سکر» معتقدند، قرار دارد. (طبقات الصوفیه، ص ۱۵۶، نفحات الانس، ص ۸۰، مصباح الهدیه، ص ۴، تذکرة الاولیاء، ص ۴۱۶).
عبدالله انصاری: [شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبداللّه بن ابی منصور محمد الانصاری الهروی] از پیران طریقت و معروف به پیر هرات، پیر انصار می باشد که در قرن پنجم هجری می زیسته است. وی بارع در لغت، حافظ حدیث و عارف به تاریخ و انساب بود و صاحب کتب و رسالات متعدّد به فارسی و عربی است و در فقه پیرو امام احمد حنبل می باشد. تولدش بسال ۳۹۶ و وفاتش ۴۸۱ هجری است. (الاعلام زرکلی، ج ۴ ص ۲۶۷، مصباح الهدیه، ص ۲۳، نفحات الانس، ص ۳۳۱، تذکرة الاولیاء، ص ۶، شذرات الذهب، ج ۳ ص ۳۶۵)



Risālih Dhikrīyyih

Mīr Siyyid ‘Alī Hamadānī

(714-786/1312-1384)

Edited

by

F. Taghizadeh Tossi



**Cultural Studies
and
Research Institute
Tehran, 1992**